

دربارهٔ

راه حلّ امپریالیستی

مسئلهٔ فلسطین

سهراب شاهنگ و بهروز فرهیخته

مسئله ملّی فلسطین که با تجزیه امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اوّل و با سلطه استعماری امپریالیسم انگلیس بر فلسطین، به وجود آمد، از ۱۹۴۸ با تشکیل دولت اسرائیل در این سرزمین، به مرحله‌ای وارد شد که از آن زمان تاکنون به یکی از تراژدی‌های مهّم معاصر تبدیل شده است. این تراژدی که همه حیات خلق فلسطین را در نوردیده و تاریخ خونبار این خلق را رقم زده، تنها به فلسطینیان محدود نمی‌شود، بلکه به طور مستقیم تأثیر عمیقی بر زندگی همه مردم خاورمیانه داشته است. شرح این تاریخ کار این نوشته نیست، امّا اکنون به رهبری امپریالیسم آمریکا طرحهائی برای «حلّ» مسئله فلسطین در حال تدارک است. استراتژیهای سیاسی امپریالیسم، به ویژه طراحان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، در وضعیّت اخیر که مسئله فلسطین بسیار حاد شده و تجاوزهای اشغالگران اسرائیلی کل منطقه را از نظر این استراتژیها به «هرج و مرج» تهدید می‌کند، برای برون رفت از این حالت طرحهائی امپریالیستی برای حلّ مسئله فلسطین ارائه کرده‌اند.

برای اطلاع خوانندگان برخی از این نوع نوشته‌ها که به جناحهای مختلف امپریالیستی تعلق دارند، ترجمه شده و در این اثر آمده است. سپس مقاله «درباره راه حلّ امپریالیستی مسئله فلسطین» به بررسی و توضیح خطوط اصلی سیاست امپریالیسم در فلسطین می‌پردازد.

باید یک راه حل قطعی را در خاورمیانه تحمیل کرد

نوشته رابرت مالی و حسین آقا

رابرت مالی Robert Malley مدیر برنامه «خاورمیانه» در «گروه بین‌المللی بحران» است. او در سالهای ۲۰۰۱ - ۱۹۹۸ مشاور مخصوص کلیتون در امور مربوط به اعراب و فلسطینی‌ها بود. حسین آقا Hussein Agha عضو ارشد کالج سنت آنتونی در دانشگاه آکسفورد است. او طی بیش از ۳۰ سال در امور مربوط به اسرائیل و فلسطین درگیر بوده است. این نوشته بخشی از مقاله‌ای است که در شماره آینده فارین افرز Foreign Affairs منتشر می‌شود. تاریخ نوشتن آن پیش از اشغال اخیر رام‌الله بوده است.

لوموند، ۳ آوریل ۲۰۰۲

از هنگام فروپاشی مذاکرات اسرائیلیها و فلسطینیها و به راه افتادن انتفاضه دوم، دو تحلیل، اتفاق نظر وسیعی را به خود جلب کرده است. نخست ادامه کوشش تاکنونی برای یافتن راه حلی کلی که بتواند به مخاصمه بین فلسطینیها و اسرائیلیها خاتمه بخشد، و در این مرحله تجدید چنین تلاشی تنها می‌تواند به شکست منجر شود. دوم اینکه با توجه به آنچه گفته شد راه حلی موقت، تنها راه خروج از بحران کنونی است و چنین راه حلی اگر به طریقی مناسب و در خور به عمل آید می‌تواند موفق شود.

در واقع اکنون دقیقاً زمان آن رسیده است که ائتلافی بین‌المللی، به رهبری ایالات متحده، پیمانی را پیشنهاد کند که به طور قطع به درگیری پایان دهد.

تجربه دهه گذشته بطلان این ایده را که تنها سیاستی تدریجی می‌تواند بحران کنونی را حل کند، نشان می‌دهد. همه تلاشهای اسرائیلیان و فلسطینیان از سال ۱۹۹۳ تاکنون ناشی از توافقی موقت بود. هر قدر هم که این استراتژی عاقلانه به نظر می‌رسید، در عمل روش گام به گام ضعفهای جدی خود را نشان داد. دو طرف به خاطر نداشتن دیدی روشن از آینده خود، دوران موقت را نه همچون فرصتی برای تدارک توافق قطعی بلکه صرفاً تمرینی برای مذاکره نهائی تلقی کردند. نتیجه اینکه، هر طرف تصمیم گرفت تا آخر بر نقاط قوت خود تکیه کند.

فلسطینیان از خلع سلاح و سرکوب افراطیان، و اسرائیلیان از بازپس دادن سرزمینها و پایان دادن به ساختن بی‌رویه آبادی‌نشین‌ها، امتناع ورزیدند.

یک توافق موقت دیگر، نمی‌تواند بر معایب ذاتی فرهنگ توافقی‌های موقت غالب شود. چنین توافقی به بازسازی اعتماد نمی‌انجامد، و به توافق سیاسی پایدار منجر نمی‌گردد، اما باعث صرف شدن مقدار قابل ملاحظه‌ای انرژی محلی و بین‌المللی می‌شود.

طرحهائی که خواستار استقرار فوری یک دولت فلسطینی‌اند نیز چنین معایبی دارند. زیرا استقرار چنین دولتی باید با مذاکرات آینده دربارهٔ دامنه، میزان قدرت و اختیارات و دیگر مسائل مربوط به موقعیت قطعی آن در توافق باشد. تا آنجا که به عقب نشینی یکجانبه اسرائیل از غزه و بخشی از کناره غربی رود اردن مربوط می‌شود، چنین عملی صرفاً به مسائل موجود، یک خطر واقعی را می‌افزاید و آن اینکه موجب تشجیع آن عده از فلسطینی‌هایی می‌شود که فکر می‌کنند می‌توان باقهر، اسرائیل را مجبور به عقب نشینی کرد.

همهٔ این عناصر نشان می‌دهند که پاسخ دادن به درگیری کنونی عملی کوچک نیست بلکه مستلزم اندیشه‌ای بزرگ است.

روندی که در کمپ دیوید شروع شد، دائر بر اینکه تفاهمی راستین و پایدار تنها می‌تواند از مذاکرات مستقیم بین اسرائیلیان و فلسطینیان نشأت گیرد، مبتنی بر باوری بسیار رائج، اما غلط بود. هرچند که چنین ایده‌ای می‌تواند در مورد توافقی‌های موقت و یا فنی درست باشد اما دربارهٔ توافق دائمی صادق نیست. به دلیل سرشت کنشهای متقابل دو طرف و عدم تعادل ذاتی نیروهای حاضر و خصلت وجودی تضاد بین آنها [یعنی تضاد بین آنها، خواست نابودی طرف دیگر را دربر دارد]، مذاکرات بین اسرائیلیان و فلسطینیان به نقطه‌ای رسیده که اگر منفی نباشد دیگر فایدهٔ آن به حداقل رسیده است. زمان مذاکرات دیگر گذشته است.

بجای مذاکرات، دوطرف باید درمقابل راه حلی قطعی، کامل و غیر قابل مذاکره قرار داده شوند. بخشی از استدلال‌هایی که پیوسته در مقابل ایدهٔ تلاش فوری برای پایان بخشیدن به درگیری مطرح می‌شوند، غلطند. مثلاً برخی می‌گویند برای رسیدن به راه حل دائم، باید منتظر بود تا اعتماد بین دو طرف به وجود آید. اما عدم اعتماد، دشمنی آشکار و سوء ظن معلول خصومتند نه علت آن. انعقاد توافقنامه را نباید به اعتماد متقابل و از پیش موجود، منوط ساخت، بلکه توافق است که باعث ایجاد اعتماد می‌شود.

برخی از شکاکان تغییر جهت افکار عمومی در اسرائیل به نفع دست راستیها، در واکنش نسبت به انتفاضه و سرسختی فرضی فلسطینیان در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، را مانعی غیر قابل عبور در زمینه پذیرش راه حلی قطعی در آینده نزدیک می‌بینند. اما افکار عمومی‌ای که با سرعت تمام از حمایت صلح‌طلب‌ترین حکومت‌های تمام تاریخ اسرائیل، به انتخاب یکی از مهاجم‌ترین نمایندگان آن تغییر جهت داد، این فرض را نیز ممکن می‌سازد که بتواند دوباره با همان سرعت برگردد. اگر اسرائیلیان با موافقتنامه‌ای واقع بینانه روبرو شوند که به خصومت پایان دهد و از حمایت آمریکا برخوردار باشد، احتمال اینکه اکثرشان آن را بپذیرند، زیاد است. همانگونه که نباید وزن زیادی برای خشم افکار عمومی اسرائیل قائل بود، باید از اشتباه پربها دادن به رفتار گذشته فلسطینیان نیز پرهیز کرد.

سرانجام، عده زیادی برآنند که هر توافق سیاسی باید منتظر قطع خشونت باشد تا مجبور نگردد دوباره به آن پاداش دهد. به این توجه نمی‌شود که خشونت صرفاً معلول رابطه سیاسی بین اسرائیلیها و فلسطینیهاست و این پیوند ذاتی را نمی‌توان قطع کرد. حل بی‌خشونت مخاصمه، بین دو طرفی که اساساً نابرابرند، امری غیر طبیعی در تاریخ به شمار می‌رود. خشونت هر قدر که برخلاف آن سخن گویند، در این معنی، چیزی است که در بطن شیوه برخورد موقت نهفته است.

اسرائیل براین باور است که نمی‌تواند زیر بمب مذاکره کند و فلسطینیان می‌ترسند که بدون فشار بمب، اسرائیلیان دلیلی برای فوریت مذاکره نبینند. تنها راه مطمئن پایان دادن خونریزی، ارائه شیوه‌ای عادلانه و ملموس به دو طرف، برای پایان بخشیدن به درگیری ذاتی است.

استدلالاتی موافق با جستجوی یک پیمان کلی (همه جانبه) براین فرض استوارند که می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات را طرح ریزی کرد که از منافع اساسی دو طرف حفاظت کند، بی‌آنکه چیزهایی را که دو طرف «ممنوع» یا غیر قابل مذاکره می‌دانند زیر پا بگذارد. منافع بنیادی اسرائیل از این قرارند: حفظ هویت یهودی، تضمین امنیت، حفظ پیوند آن با اماکن مقدس یهودی و پایان یافتن قطعی مخاصمه با فلسطینیان و دولتهای عرب. اصول اسرائیل در مجموعه‌ای هماهنگ از «بایدها و نبایدها» بیان می‌شوند: مخالفت با بازگشت انبوه آوارگان فلسطینی که تعادل جمعیتی اسرائیل را دگرگون می‌سازد، اورشلیم باید پایتخت اسرائیل باشد، به رسمیت شناختن پیوند مقدس یهودیان با معبد اورشلیم، عدم بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷، ادغام اکثر آبادی نشین‌ها و تأسیسات فعلی آنها در اسرائیل، ارتشی دیگر جز ارتش اسرائیل نباید بین رود اردن و دریای مدیترانه وجود داشته باشد، دره اردن باید در عمل مرز امنیتی شرق اسرائیل باشد.

منافع بنیادی فلسطینیها را می‌توان چنین بیان کرد: زندگی در آزادی، احترام، برابری و امنیت، پایان اشغال، دستیابی به [حق] تعیین سرنوشت ملی، حلّ عادلانه مسئله آوارگان، اداره و کنترل اماکن مسیحی و مسلمان در اورشلیم، اطمینان به اینکه توافق نهائی، هرچه باشد، موافقت و مشروعیت را از جانب دنیای عرب و مسلمان کسب خواهد کرد. این اصول هم در یک رشته اقدامات سیاسی بیان می‌شوند: به رسمیت شناختن یک دولت فلسطینی که از حاکمیت واقعی بر معادل ۱۰۰٪ از زمینهای از دست رفته در سال ۱۹۶۷ برخوردار باشد، راه حلّی برای مسئله آوارگان فلسطینی که به آنان امکان بازگشت و زندگی در آنجائی دهد که خود یا اسلافشان پیش از ۱۹۴۸ در آن می‌زیستند، اورشلیم پایتخت دولت آنهاست، تضمین امنیت منطقه‌ای که غیر نظامی اعلام خواهد شد.

بررسی دقیق مذاکرات و گفتگوهای غیر رسمی بین اسرائیلیان و فلسطینیان نشان می‌دهد که واقعاً راه حلّی وجود دارد. مفهوم کلیدی برای حلّ مسئله سرزمین، عبارت است از مبادله: اسرائیل سرزمین حداثی را در کناره غربی رود اردون به خود ملحق کند و معادل آن از زمینهای که رسماً اسرائیلی هستند به فلسطین بدهد. بدینسان، اسرائیل بخش بزرگی از آبادی نشینهای کناره غربی رود اردن را در خود ادغام خواهد کرد و فلسطینیان به هدف خود که بازپس گرفتن کلّ زمینهای خود باشد، دست خواهند یافت. در زمینه امنیتی، مسئله اصلی عبارت است از غیر نظامی بودن دولت فلسطین و برقراری یک نیروی بین‌المللی زیر فرماندهی آمریکا و مستقر در خاک فلسطین و برقراری یک نیروی بین‌المللی زیر فرماندهی آمریکا و مستقر در خاک فلسطین در دره اردن و در طول مرز با اسرائیل که باعث بهبود وضعیت امنیتی در هر دو طرف خواهد بود.

حلّ مسئله فلسطین مستلزم تفاهمی مبتنی بر خودمختاری دینی و جمعیتی است. به عبارت دیگر محلّه‌های یهودی‌نشین، از جمله در اورشلیم شرقی، باید پایتخت اسرائیل باشند و محلّه‌های عرب نشین پایتخت فلسطین. هر دینی بر اماکن مقدس خود اتوریته خواهد داشت. تدبیرهایی برای تضمین نزدیکی و همسایگی دو پایتخت و دسترسی آزاد به اماکن مذهبی هر دو طرف اتخاذ خواهد شد. تا آنجا که به موقعیت حرم شریف و یا معبد اورشلیم مربوط می‌شود اولویت اسرائیل در این است که پیوند خود را با این مکان مقدّس حفظ کند.

از نظر فلسطینیان داو عبارت از اینست که در برابر مردم خود و دنیای عرب و مسلمان، اعلام کنند که حرم متعلق به آنهاست. آنچه در تحلیل نهائی به حساب می‌آید، تضمین چیزهایی است که برای آنها واقعاً اهمیت دارد. کنترل حرم باید در دست فلسطینیان باشد. در همان حال

اسرائیل باید تضمین‌هایی را بدست آورد که هرگونه فعالیت حفاری و کاوش را بدون رضایت صریح این دولت، ممنوع سازد. این تضمینها باید زیر مسئولیت یک ارگان بین‌المللی حاضر در منطقه، صورت گیرد.

آنچه باقی می‌ماند مسئله‌ای است که شاید حسّاس‌ترین موضوع باشد: مسئله آوارگان فلسطین. یک طرف با اصرار تمام خواستار حق بازگشت است و طرف دیگر قاطعانه با آن مخالفت می‌ورزد. به نظر می‌رسد در وضعیتی باشیم که در آن هیچ گونه سازشی امکان‌پذیر نیست. در تمام مذاکرات سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، فلسطینیها به ارتباطی که اسرائیل بین حق بازگشت - حتی اگر تئوریک باشد - و شیخ پایان دولت یهودی برقرار می‌کند، کم بها می‌دادند. تنها توضیح قابل قبول از نظر اسرائیلیها اینست که بدین گونه می‌خواهند در دراز مدت بقای اسرائیل را به عنوان دولت یهودی، دفن کنند. از سوی دیگر، اسرائیلیان به جدی بودن این خواست فلسطینیان، کم بها می‌دهند. اگر دو سوّم جمعیت فلسطینی به صورت آواره زندگی کند، ناسیونالیسم فلسطینی، اساساً، جنبش یک جماعت اقلیت خواهد بود. احساس بی‌عدالتی در پیوند با این واقعیت که اخراج شده‌اند بر وجدان ملی فلسطینیها می‌تابد و این بیش از خواست یک دولت مستقل در شکل دادن به مبارزه آنها نقش داشته است.

راه حلی که صرفاً به خواسته‌های سیاسی غیر آوارگان در غزه و ساحل غربی رود اردن پاسخ دهد و درخواستهای سیاسی، تاریخی و اخلاقی آوارگان را در نظر نگیرد، راه حلی ذاتاً ناپایدار است. مشروعیت چنین راه حلی، قابل اعتراض خواهد بود و بر وضعیت جدید فلسطین تأثیری مخرب خواهد داشت و این امر را که عده قابل ملاحظه‌ای از فلسطینیان به مبارزه ادامه دهند، ممکن خواهد ساخت، که از نظر اسرائیلیان بسیار نگران کننده خواهد بود. هرچند به نظر می‌رسد ردّ آشکار و صریح حق بازگشت فلسطینیان بتواند هراس کنونی اسرائیلیان را آرام سازد، اما به درگیریها پایان نخواهد داد. این امر صرفاً باعث تغییر مکان آشوب در جماعت‌های فلسطینی خواهد شد، اما تهدیدی را که بر امنیت اسرائیل سنگینی می‌کند از بین نخواهد برد.

چالش اصلی عبارت است از یافتن راه حلی پایدار و قابل دوام. این چالش می‌تواند بر دو اصل ساده متکی باشد. نخست اینکه آوارگان باید بتوانند بین بازگشت به منطقه‌ای که پیش از سال ۱۹۴۸ در آن زندگی می‌کردند یا زندگی در فلسطین و یا استقرار در کشوری دیگر و یا ادغام شدن در کشوری که اکنون میزبان آنهاست حق انتخاب داشته باشند. دوم اینکه چنین بازگشتی باید با

اعمال حق حاکمیت اسرائیل در مورد [اجازة] ورود به اسرائیل و یا آبادی نشین‌ها، هماهنگ باشد.

در واقع آوارگان زیادی آرزومند بازگشت به خانه خود و زندگی در آنند. اما این خانه‌ها و حتی دهکده‌هایی که این خانه‌ها در آن واقع بودند دیگر وجود ندارند و یا یهودیان در آن ساکنند. دومین خواست مبرم حتی در چشم‌انداز خود آوارگان، عبارت است از زندگی در بین مردمی که با آنها سنت، زبان، مذهب و فرهنگ مشترکی دارند، یعنی در بین شهروندان عرب اسرائیل.

اسرائیل می‌تواند آوارگان را در سرزمین‌هایی با جمعیت عرب در طول مرزهای ۱۹۶۷ مستقر کند. این مناطق از این پس در زمین‌هایی که بین اسرائیل و فلسطین مبادله شده ادغام خواهد گردید. اگر به این راه حل، کمک‌های مالی سخاوتمندانه، و انگیزه‌های دیگری برای سکونت در کشورهای دیگر و یا در فلسطین افزوده گردد، امتیازهای تعیین کننده‌ای خواهد داشت.

از یک سو آوارگان فلسطین حق بازگشت را بدست می‌آورند. برای آنها بازگشت به منطقه‌ای که از آن گریخته و یا در سال ۱۹۴۸ به زور ترک کرده‌اند، اهمیت روانشناختی و سیاسی زیادی دارد. مسلم است که این آوارگان خانه گذشته خود را نخواهند یافت، اما در محیطی آشناتر و مهمان‌نوازتر که سرانجام نه اسرائیلیها، بلکه فلسطینیها بر آن حاکم خواهند بود، زندگی خواهند کرد. روند مبادله، به فلسطینیها این امکان را خواهد داد که زمینهای مرغوب‌تری نسبت به کویرهای نزدیک غزه که در گذشته به آنان پیشنهاد می‌شد، دریافت دارند. از سوی دیگر چنین راه حلی، بنحوی محسوس تعادل جمعیتی را بهبود خواهد بخشید، زیرا یکی از آثار ثانوی تبادل زمین، کاهش عده اعراب اسرائیل است.

برخی از فلسطینیها، ممکن است بگویند طرحی که در بالا پیشنهاد شده صرفاً پوششی است براینکه استقرار در فلسطین، جایگزین بازگشت آوارگان به زمینهای پیش از ۱۹۴۸ [متعلق به آنها] ، گردد. اما آیا آوارگان واقعاً تمایل به بازگشت به مناطق یهودی دارند که اکنون دیگر بخشی از سرزمین بیگانه است؟ آیا آنها زندگی زیر اتوریت اسرائیلیان را ترجیح می‌دهند یا زندگی زیر اتوریت فلسطینیان را؟ جز با زیر سؤال بردن هویت یهودی اسرائیل، آیا شیوه دیگری برای به عمل در آوردن حق بازگشت وجود دارد؟

طی دهه گذشته، اسرائیلیان و فلسطینیان مرتباً از انجام تعهدات خود سرباز زده‌اند و جامعه بین‌المللی هیچ کاری در جهت مجبور ساختن آنها به احترام به تعهدات خود نکرده است. یک نیروی بین‌المللی زیر فرماندهی آمریکا به چنین تضمینی کمک خواهد کرد. این نیرو صرفاً به

تحقیق و بررسی چیزهایی که در آن سرزمین می‌گذرد خرسند نخواهد بود، هرچند که این، بخشی از ماموریت اوست و عنصری است که تابه حال در توافقیهای قبلی حضور نداشته است. نیروی بین‌المللی [به رهبری آمریکا] همچنین به عنوان میانجی و داور بی‌طرفی عمل خواهد کرد که فلسطینیها به آن سلاح و اسراییلیها زمین تسلیم خواهند نمود. اجرای اقدامات این نیروی بین‌المللی، می‌تواند با سیستم شفافیت از تشویقات و ممانعت‌های بین‌المللی (مانند کمک اقتصادی به فلسطینیها و کمک به امنیت اسرائیل) پیوند داشته باشد.

تناقض در اینجا است که هرچند همه طرفها در خطوط عمده یک راه حل ممکن، هم نظرند، اما هرگز به روش به عمل درآوردن آن نرسیده‌اند. سرشت این درگیری، عدم تعادل نیروها، سیاستهای داخلی دو طرف، شخصیت مذاکره‌کنندگان، سیمای روانشناختی رهبران، آری همه این عوامل مانع پیشروی دو طرف به سمت یک راه حل شده‌اند. برای برون رفت از این بن‌بست به روندی نوآورانه نیاز است، وسیله‌ای برای هدایت دیپلوماسی که از اراده و از شیطنتهای رهبران دو طرف مستقل باشد، که سمت آن الزاماً ارضای ترجیحات فوری آنها نباشد و به محذورات مربوط به شرایط عارضی آنها بی‌اعتنا باشد یا آنها را دور بزند. رهبری درست چنین نقشه‌ای مستلزم دخالت نیرومند بازیگران خارجی است که قادر باشند مجموعه‌ای از اقدامات را در انطباق با خواستهای اسراییلیان و فلسطینیان به مثابه افراد پیشنهاد کنند و بدینسان نشان دهند که در واقع امکان خروج از این بن‌بست وجود دارد.

این کوشش که باید زیر رهبری ایالات متحده صورت گیرد، باید ائتلاف وسیعی از کشورهای اروپائی، کشورهای عربی و دیگر کشورها، و نهادهای قادر به تضمین امنیت را متعهد سازد و همچنین کمک اقتصادی و سیاسی به اسراییلیان و فلسطینیان را تضمین نماید. پیشنهاد باید با قطعنامه‌ای از جانب شورای امنیت سازمان ملل مورد تأیید قرار گیرد و با تدابیر مکمل، مانند پیمان دفاعی اسرائیل - آمریکا و یا وارد شدن احتمالی اسرائیل به ناتو، تعهد کشورهای عربی در به رسمیت شناختن دولت اسرائیل و عادی سازی روابط بین آنها (روندی که توفیق آن نیازمند به انعقاد پیمان صلحی با سوریه است)، تضمین‌های آمریکائی و اروپائی در مورد امنیت دولت فلسطینی و کمک مالی قابل ملاحظه به منظور ساختمان اقتصادی دولت جدید [فلسطین]، همراه و هماهنگ باشد.

پیشنهاد پرتوان یک توافقنامه، بدانگونه که در بالا تشریح شد، از جانب یک ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده، رهبران هر دو طرف [اسرائیل و فلسطین] را در وضعیتی قرار

خواهد داد که یا امضا کردن آن را بپذیرند و یا خود را در مقابل بقیه جهان قرار دهند. حتی پاسخ منفی فوری یک یا هر دو طرف موجب محو این ابتکار و اهمیت آن نخواهد شد، زیرا این پیشنهاد، آنچنان است که کسانی را که از پذیرفتن آن سرباز زنند به حاشیه خواهد راند و تحرک سیاسی جدیدی به وجود خواهد آورد که بعداً تغییر گرایش رهبران و یا تغییر خود آنها را تحمیل خواهد کرد.

کمتر مسئله‌ای به اندازه این پرسش که آیا رهبران اسرائیلی و فلسطینی واقعاً خواهان یک توافق قطعی و یا قادر به رسیدن به آنند، به بحث و جدل دامن زده است. فرض بر این بوده که این پرسشها، سئوالهای کلیدی اند و پاسخ به آنها، راه گشودن قفل، و بازکردن دروازه حل و فصل صلح آمیز است. اما چنین نیست و نمی‌تواند باشد. از این پس هدف نباید این باشد که خود را با محدودیتهای رهبران اسرائیلی و فلسطینی انطباق دهیم یا کوشش خود را در جهت انطباق با گرایشهای آنها تنظیم کنیم؛ برعکس، کوشش باید این باشد که هرگونه محدودیتی که از جانب هر طرف تحمیل شود، نامربوط تلقی گردد و کنار زده شود. در حالی که خشونت هنوز تهدید می‌کند و چهارچوب یک توافقنامه عادلانه به عبث در برابر دیدگان همگان راکد مانده است، صرفاً چشم انداز انتظاری آرام برای آنکه رهبران سرانجام به مذاکره روی آورند یا اینکه دو طرف به تدریج به اعتمادی متقابل دست یابند، بیش از پیش پوچ و بی‌معنی است. زمان آن رسیده کوششی که جهت آن نه از بالا به پائین و نه از پائین به بالا، بلکه از خارج به سمت داخل است در جهت ارائه پرتوان یک توافقنامه کلی و همه جانبه، عادلانه و پایدار از سوی بازیگران بیرونی صورت گیرد.

وظیفه اخلاقی و منفعت ملی

زیگنیو برژینسکی Zbigniew Brzezinski

۷ آوریل ۲۰۰۲ نیویورک تایمز

طی مدت بیش از پنجاه سال، خاورمیانه، همراه با اروپا و آسیا، یکی از سه منطقه‌ای بوده که برای منافع ملی ایالات متحده، اهمیت استراتژیکی حیاتی داشته است. تسلط یک قدرت متخاصم یا به راه افتادن یک برخورد بزرگ در هریک از این سه منطقه، توانائی آمریکا را در حفظ تعادل جهانی، که ثبات بین‌المللی برآن استوار است، به مبارزه می‌طلبد.

آمریکا هنگامی به خاورمیانه قدم نهاد که سلطه استعماری بریتانیا و فرانسه در آنجا رو به کاهش بود. ایالات متحده به تدریج به ضامن اصلی صلح منطقه، و نیز به ضامن اصلی دستیابی مستمر به منابع نفتی آن مبدل شد. در سالهای اخیر با عمل نظامی ایالات متحده به ضد عراق در جنگ خلیج فارس، نقش مرکزی آمریکا روشن شد.

در همان حال، تعهد آمریکا به تضمین بقای اسرائیل، که انگیزه آن وظیفه‌ای اخلاقی در قبال مردمی بود که رنجهای بیشماری متحمل شده بودند، رابطه هرچه نزدیکتری بین آمریکا و اسرائیل ایجاد کرده که مبتنی بر همکاری سیاسی و نظامی است. اما با توجه به شدت مخاصمه بین اعراب و اسرائیل، این رابطه بنحو اجتناب ناپذیری با منافع آمریکا، در حفظ نفوذ خود بر دولتهای عربی، تصادم پیدا کرده است. روشن است که انعقاد صلحی نهائی بین اسرائیل و اعراب، و به ویژه با فلسطینیان، بهترین حالت خواهد بود، اما از دیدگاه آمریکا، حتی نبود جنگ، به شرطی که وضعیّت باثبات بماند، قابل تحمل است.

بحران کنونی منافع ایالات متحده را به شدت تهدید می‌کند. همواره می‌توان این بحث را ادامه که آیا یاسر عرفات بیشتر مسئول این وضع انفجارآمیز است یا شارون؟ آنچه روشن است، اینست که این دو نمی‌توانند باهم به صلح دست یابند و هیچیک قادر نیست روایت خود از صلح را، به دیگری تحمیل کند.

در نهایت، ۴/۸ میلیون یهودی اسرائیلی نمی‌توانند دائماً ۴/۵ میلیون فلسطینی را (که ۱/۲ میلیون نفر از آنها شهروندان درجه دوم اسرائیلی هستند) زیر انقیاد خود نگهدارند، در حالی که

خود دموکراسی اسرائیل و حسن اخلاقی احترام به خود، با ادامه این وضعیت دچار لطمه و خطر خواهد شد. فلسطینی‌ها نه قدرت و نه پشتیبانی بین‌المللی دارند که اسرائیلیها را به دریا بریزند، در حالی که تاکتیک ترور آنها از نظر اخلاقی قابل دفاع نیست.

احساس هتک حرمت و تهاجمی که اسرائیلیها از [تحمّل] بمبهای انتحاری دارند قابل فهم است. هر حکومت اسرائیلی در برابر چنین تحریکی واکنش نشان خواهد داد. اما باید توجه کرد که عملیات تلافی جویانه آقای شارون طی یک سال گذشته وسیعاً بر محور قدرت خودمختار فلسطین، متمرکز بوده است، و با مخالفت دیرپای دهساله شارون با روند صلح اسلو و با تشویق او در استقرار آبادی نشینها در ساحل غربی و غزه انطباق دارد.

با زیر و رو شدن اتوریتة فلسطینی، فلسطینی‌ها احتمالاً به طرف یک وضعیت هرج و مرج گونه خواهند لغزید و مرکز ثقل رهبری آنها به سمت عناصر افراطی زیرزمینی گرایش خواهد یافت. در اسرائیل و به ویژه در درون حزب لیکود بیش از پیش صداهائی بر اخراج فلسطینیان از سرزمینها، شنیده می‌شود. احساس رنجیدگی اعراب در مقابل جانبداری آشکار آمریکا از اسرائیل، بیشتر خواهد شد، و برای رژیمهائی که دوست ایالات متحده تلقی می‌شوند، خطر بیشتری فراهم خواهد ساخت. در این شرائط آمریکا نمی‌تواند افکار عمومی جهانی را نادیده بگیرد. تقریباً اتفاق نظر عامی وجود دارد که سیاست ایالات متحده یکجانبه و از نظر اخلاقی ریاکارانه شده است: همدردی آشکار با قربانیان اسرائیلی خشونت‌های تروریستی، و بی‌اعتنائی نسبی در قبال تلفات غیر نظامی فلسطینی‌ها (که بسیار بیشتر است). توانائی آمریکا در حفظ پشتیبانی بین‌المللی از جنگ به ضد تروریسم و به ویژه طرحهای مقابله با خطری که صدام حسین ایجاد کرده، به خطر افتاده‌اند.

بنابراین، پاسخ [سیاست] ایالات متحده باید با آگاهی استراتژیکی از تمام منافع درگیر و نه صرفاً براساس خواسته‌های یک طرف واحد هدایت شود. آشکار است، مسیری که در چند وقت اخیر طی شده و وسیعاً بر روند آتش‌بس و اقدامات ایجاد اعتماد، تکیه داشته، و منتظر بوده که دو طرف خود به توافق برسند، صرفاً نسخه‌ای برای کش دادن وضعیت بوده است.

اکنون به گونه‌ای دردناک روشن شده که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، اگر به حال خود رها شوند، تنها می‌توانند به جنگ ادامه دهند. بدگمانی آنها نسبت به انگیزه‌های یکدیگر و نفرت متقابل، بیشتر از آن است که اجازه دهد به سازش لازم برسند. افزون بر آن، در هر طرف دسته‌های نیرومندی وجود دارند که حتی افراطی‌تر از رهبری موجودند، بنیامین نتان یا هو، شارون را به

مصاف می‌طلبد و در صورت مرگ عرفات در حمله کنونی، یک مبارز اسلام‌گرای ناشناس جای او را خواهد گرفت.

اعلامیه روز پنجشنبه [۴ آوریل ۲۰۰۲] پرزیدنت بوش درباره بحران، قدمی مهم در راه از بین بردن موقعیت مبهم و تا حدی متناقض حکومت آمریکا بود. اما این اعلامیه در سه مورد ضعف یا اشتباه دارد: نخست آقای بوش با خاطر نشان کردن اینکه انفجار ۲۷ مارس توافق قریب الوقوع آتش‌بس را خنثی کرده، خود را در معرض این خطر قرار می‌دهد که روند صلح را دوباره به گروگان عمل تروریستی آینده درآورد. تلافی جوئی اسرائیل در مقابل اعمال تروریستی آینده فلسطینی‌ها موجه است، اما عمل تلافی جویانه باید متوجه سازمان دهندگان واقعی اعمال تروریستی باشد نه اینکه ساختار سیاسی فلسطینی را نابود کند. دوم، محکوم کردن یاسر عرفات به صورت بسیار شخصی، به معنی اینست که فلسطینی‌ها باید رهبر خود را براساس ترجیح آمریکاییها یا اسرائیلیها انتخاب کنند. سوم اینکه اعلامیه رئیس جمهور می‌بایست روشن سازد که مأموریت کالین پاول در خاورمیانه محدود به برآوردن دوباره جریان اداری طولانی‌ای نیست که هر یک از دو طرف می‌تواند عمداً آن را به تعویق اندازد.

ایالات متحده اکنون باید با یک طرح ویژه صلح به پیش آید. نقطه عزیمت چنین طرحی هم‌اکنون وجود دارد: قطعنامه‌های سازمان ملل، مذاکرات سازشی که در طابای مصر در ژانویه ۲۰۰۱ صورت گرفت، و طرح پیشنهادی سعودی ناظر بر عادی سازی روابط بین اسرائیل و کشورهای عرب. ایالات متحده همچنین باید تمایل خود را مبنی بر اعزام یک نیروی حافظ صلح برای بالا بردن امنیت هردو طرف با توافق اسرائیل و فلسطینی‌ها اعلام دارد. با توجه به نفع اروپا در پایان دادن به بحران کنونی، ناتو هم می‌تواند در صورت تمایل در اعزام چنین نیروی شرکت داشته باشد.

هیچکس نباید توهمی به خود راه دهد که چنین طرحی توافق فوری اسرائیلیها یا فلسطینیها را به دست خواهد آورد. اما در عین حال نباید به اهرمهایی که ایالات متحده در اختیار دارد و نیز به تمایل عمومی در [مردم] دو طرف، برای بیرون آمدن از بحران، کم بها داد. منافع ملی و تکالیف اخلاقی ما، چیزی کمتر از این را از ما نمی‌طلبند.

مصاحبه لوموند با افی ایتم

مصاحبه فرستاده ویژه لوموند، سیلون سپیل Sylvain Cypel با افی ایتم رهبر حزب مذهبی - ملی اسرائیل (راست افراطی) و سرتیب نیروهای ذخیره آن کشور، به مناسبت موافقت و مذاکرات اخیر آریل شارون، رهبر حزب دست راستی لیکود و نخست وزیر اسرائیل، با این حزب.

لوموند ۸ آوریل ۲۰۰۲

طبق توافق روز پنجشنبه ۴ آوریل بین آریل شارون و حزب مذهبی - ملی، افی ایتم باید روز دوشنبه وزیر مشاور کابینه امنیتی اسرائیل گردد. ورود او به حکومت وحدت ملی پس از رأی کمیته مرکزی حزب مذکور در روز یکشنبه ۷ آوریل که او را در رأس حزب قرار داد، تقریباً قطعی به نظر می رسد. با این همه این امر باعث مخالفت برخی از نمایندگان حزب کارگر اسرائیل شده است.

سرتیب کادر نیروی ذخیره از اول ژانویه، افی ایتم پنجاه ساله، ستاره رو به اوج ناسیونالیسم افراطی مذهبی در اسرائیل است. او ارشدترین افسر مذهبی ارتش و فرمانده نیروهای اسرائیل در جنوب لبنان در سالهای ۹۹-۱۹۹۸ بود. ایتم با فرمان عقب نشینی ای که اهود باراک، نخست وزیر وقت، به آن نیروها داد، مخالف بود.

او که در کیبوتص (کارگری و لائیک) این گور Ein Gev نزدیک تیبریاد Tiberiade متولد شد به هنگام جنگ اکتبر ۱۹۷۳ «به ایمان دست یافت». او در یکی از آبادی نشین های ارتفاعات جولان زندگی می کند. هشت فرزند دارد که دوتای آنها اکنون در جوخه آگوز، واحدی از نیروهای ویژه زبده که مأموریتشان «نابود کردن انتخابی» فلسطینیهاست، خدمت می کنند.

س - چرا وارد حکومت می شوید؟

ج - اسرائیل به عنوان دولت یهودی، وارد بحرانی که وجود آن را تهدید می کند، شده است، فکر می کنم بتوانم مفید واقع شوم.

س - عناصر این بحران کدامند؟

ج - سه تا هستند. اول خطر انهدام توده‌ای. در خاورمیانه دو رژیم به دنبال تجهیز شدن به سلاح‌های کشتار جمعی‌اند، ایران و عراق. پس از Shoah مردم اسرائیل نمی‌توانند خطر یک انهدام جمعی را بپذیرند. عنصر دوم، تروریسم انتحاری است. اسرائیل میدان آزمایش استراتژی‌ای مطلقاً جدید به ضدّ جوامع دموکراتیک غربی است که در نیویورک شروع شد [منظور او ۱۱ سپتامبر است]. اگر اسرائیل پیروزی قطعی بر تروریسم به دست نیاورد، کل جهان با تهدید روبرو خواهد بود. سرانجام اینکه اسرائیل دچار بحران رهبری است.

س - وضعیت کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - اولاً، کشور در حال جنگ است. اول باید بر فلسطینیان غلبه کرد. آنهایی که فکر می‌کنند پیروزی نظامی امکان ندارد دچار اشتباهند. اگر نیرو و زمان لازم را بکار گیریم، پیروز خواهیم شد. بعد اینکه نفع عالی اسرائیل در این است که جامعه بین‌المللی کسانی را که سلاح‌های کشتار جمعی دارند، نابود کند. اگر جامعه بین‌المللی درک نکند که خطر جهانی است، اسرائیل باید تنها این کار را انجام دهد. بدبختانه در جهان و حتی در اسرائیل کسانی هستند که می‌خواهند به عمل ما مهار بزنند.

س - آیا به سخنرانی پرزیدنت بوش اشاره دارید؟

ج - ایالات متحده پیام‌های ضد و نقیض می‌فرستد. ما احترام عظیمی برای آنها قائلیم، اما اسرائیل دولتی مستقل است و اولویتهای خود را دارد. من وارد حکومت می‌شوم برای اینکه آریل شارون در وسط راه متوقف نشود. علائم ناخوشی syndrom روان پریشانه اروپائیه‌ها که در جهت نجات عرفات جنایتکار تلاش می‌کنند، شگفت‌آور است. نزد مانیز مدافعان «حقوق بشر» و «صلح» وجود دارند که به همان اندازه روان‌پریشند.

س - پیشنهاد‌های شما به کابینه امنیتی چیست؟

ج - ما باید چهار هدف داشته باشیم

- ۱) کشتن، اخراج یا محاکمه تروریست‌ها. از عرفات باید شروع کرد
- ۲) ضبط همه سلاح‌ها و انهدام زیربنای سازمان خودمختار فلسطین
- ۳) پاکسازی مغز، به ویژه جوانان که زیر تأثیر اسلام‌گرایی قرار دارند؛ باید تبلیغات را در مسجدها، مدارس و تلویزیون فلسطینی ممنوع کرد
- ۴) باصراحت تمام به فلسطینیها گفت که هیچ حاکمیتی جز حاکمیت اسرائیل هرگز در منطقه بین رود اردن و دریا وجود نخواهد داشت.

س - طبق شهادتها، ارتش اعمال ناروا در حق فلسطینیهای غیر نظامی انجام می‌دهد ...
ج - هرگز جنگی که به این اندازه توجه به لطمه نخوردن غیر نظامیان داشته باشد رهبری نشده است. چه کسی می‌خواهد به ما درس بدهد؟ فرانسویها پس از کارهایی که در الجزایر کردند؟ روسها در مجارستان؟ آمریکاییها در ویتنام و اخیراً در افغانستان؟ بریتانیاییها در همه جا؟ اسرائیل اخلاقی‌ترین کشور دنیاست. اعراب از اعمال خلاف استثنائی [ارتش] بهره‌برداری می‌کنند. بی‌غیرتها هستند که در بیمارستانها و کلیساها پناه می‌گیرند.

س - پس از پیروزی در جنگ چه خواهید کرد؟

ج - فلسطینیهای سرزمینها، واجد همه حقوق خواهند بود غیر از سه حق : حاکمیت، شهروندی و حمل سلاح. اردن بعداً کشور فلسطینیها خواهد شد. آنها در آنجا اکثریت دارند. اگر اردن کشوری دموکراتیک بود آنها در آنجا در قدرت می‌بودند. فلسطینیهای ژوره و ساماری اگر بخواهند می‌توانند برای زندگی به آنجا بروند. کسانی که بخواهند بدون حق شهروندی نزد ما بمانند، می‌توانند. آیا شما در فرانسه ۶ میلیون مسلمان ندارید [که بیشتر آنها حق رأی ندارند] ؟

س - «بحران رهبری» اسرائیل چیست؟

ج - صهیونیسم در رؤیای دولتی «عادی» بود. یهودیان می‌بایست «مردمی مثل دیگران» شوند و در کانون خود در امنیت زندگی کنند و گرایش ضدّ سامی ناپود گردد. امّا، اسرائیل در جهان خطرناکترین محل برای یهودیهاست. درک غیر مذهبی از صهیونیسم شکست خورده است. یهودیها برای آنکه «مثل دیگران باشند»، یاپنجاه و یکمین ایالات آمریکا، نیازی به زیستن در خاورمیانه ندارند.

تنها دلیل وجودی اسرائیل آن است که دولتی واقعاً یهودی است. امّا رهبری کنونی که فاقد نگرش است نمی‌تواند [ضرورت] دوام این دولت و سرشت ویژه آن را توجیه کند. سالهاست که الگوی صلح با درک لیبرالی آن حاکم است. عنصر مرکزی آن یعنی یهودیت [یا دولت دینی یهود] به حاشیه رانده شده است، باید آن را در مرکز جامعه ما قرار داد.

س - یک دولت «واقعاً» یهودی چیست؟

ج - چنین دولتی سه بنیاد دارد :

۱) سرزمین، بخش غربی ارض اسرائیل [ارض موعود از نظر تورات] ، از دریا تا رود اردن فضای حیاتی مردم یهود است

۲) هویت، تاریخ ما، فرهنگ ما، زبان ما، قابل تقلیل به مکدونالد نیستند

۳) ویژگی مردم یهود. ما به وجود صاحب زمان (ولی عصر) اعتقاد داریم. مسیحیان و مسلمانان هم اعتقاد دارند، اما آنها تشکیل یک خلق را نمی‌دهند؛ ولی ما می‌دهیم. این ویژگی ماست: ماتنها کسانی هستیم که به عنوان یک خلق با خدا در گفتگوایم. دولت ما باید پیامی به جهانیان بفرستد، او مأموریتی به عهده دارد: وجود خدا را به بشریت یادآوری کند.

س - اسرائیل به نور ملتها تبدیل خواهد شد؟

ج - ما باید نور خود باشیم و در این صورت به نور ملتها تبدیل خواهیم شد. دنیا از فساد اخلاقی رنج می‌برد: مردم بجای آنکه آزاد باشند به برده غرائز خود، سکس و خشونت مبدل شده‌اند. اسرائیل با قامت اخلاقی خود راه را [به جهانیان] نشان خواهد داد.

س - آیا فکر می‌کنید که شخصاً رسالتی بر عهده دارید؟

ج - بی‌شک. من احساس می‌کنم باید نیروئی را گرد آورد که بتواند به دولت اسرائیل بعد جدیدی به عنوان آنتی‌تزی سلطه غربی ارزانی دارد. هدف من حرکت به سمت یک دولت حقیقتاً یهودی است ولی در صدد تحمیل آن نیستم. من دموکراتم.

ایالات متحده باید گام‌های جسورانه بردارد

نوشته ایوو اچ. دالدر Ivo H. Daalder عضو ارشد مطالعات خارجی مؤسسه بروکینگز و مشاور شورای امنیت ملی آمریکا در زمان کلینتون.

۹ آوریل ۲۰۰۲، نیوزدی

تصمیم پرزیدنت جرج دبلیو بوش به اعزام کالین پاول وزیر خارجه، به خاورمیانه، بیانگر پذیرش قابل خوشامدگویی به این موضوع است که دست کشیدن حکومت بوش از منطقه، کار اشتباهی بوده است.

اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها اگر به حال و اراده خود رها شوند به تصاعد درگیری و مخاصمه‌ای دامن می‌زنند که تنها نتیجه مطمئن آن کشته‌های بیشتر است. ایالات متحده باید قدم به پیش گذارد.

اما صرفاً دخالت در سطح بالا کافی نیست. چیزی که منطقه بدان نیاز دارد، ابتکار جسورانه تازه‌ای است که سیاست گام به گام گذشته را به نفع عمل و تعهدات تعیین کننده آینده، ترک کند. وضعیت منطقه به نقطه بحرانی‌ای رسیده است که شاید بدتر از هر لحظه دیگر پس از جنگ یوم‌کیپور در سال ۱۹۷۳ باشد. نیروهای اسرائیلی بنحوی سیستماتیک ساختارهای سیاسی و امنیتی‌ای را که پس از توافق‌های اسلو در سال ۱۹۹۳ ایجاد شدند و چشم‌انداز حل و فصل نهائی را می‌گشودند منهدم می‌سازند. فلسطینی‌ها یک جنبش توده‌ای از تروریسم با عده بشمارای جوان هجده‌ساله به وجود آورده‌اند که کمترین آرزوی آنان این است که با انفجار خود، غیرنظامیان اسرائیلی را به کشتن دهند. بسیاری از رهبران عرب با فشار تقریباً مقاومت ناپذیری از طرف خیابان [تظاهرات خیابانی] روبرو هستند تا روابط خود را با ایالات متحده قطع کنند و در صورت امکان به دفاع از فلسطینی‌ها، روی آورند.

در این شرایط، بوش تقریباً انتخاب دیگری جز دخالت نداشت. تداوم ثبات در خاورمیانه، موقعیت آمریکا میان دوستان و متحدان این کشور در سراسر جهان و حمایت بین‌المللی در جنگ با تروریسم، همگی در معرض برد و باختند.

اما بوش با فرستادن وزیر خارجه‌اش در تلاش برای نجات شانس صلح، بسیار کم و دیر عمل کرده است. هرچند پاول «اختیارات وسیعی» دارد، اما هدف مستقیم او پایان دادن به خشونت به مثابه تلاشی گام به گام برای بازگرداندن روند صلح به مسیر پیشین خود است.

شانس کمی برای پیروزی پاول وجود دارد. مسئله، دیگر با سیاست گام به گام روند اسلو انطباق ندارد. هنگامی که اسلو شکست خورد، طرح میچل گامهای ایجاد اعتماد را پیشنهاد کرد تا دو طرف را دوباره به اسلو برگرداند. هنگامی که [طرح] میچل شکست خورد، نقشهٔ *Tenet* [رئیس سازمان سیا] طراحی شد تا همکاری امنیتی را برای دستیابی به طرح میچل فراهم سازد. هنگامی که نقشهٔ *Tenet* شکست خورد، آنتونی زینی اعزام شد تا به طرح *Tenet* جان بدمد. اکنون پاول به منطقه فرستاده می‌شود که جانی به زینی بدمد تا بتوان به طرح میچل دست یافت، سپس به توافقنامه‌های اسلو و سرانجام به صلح نهائی رسید.

در شرایط کنونی نمی‌توان روند سیاسی را نخست به دستیابی به آتش‌بسی پایدار مشروط کرد. در هر دو طرف آدمهای زیادی هستند که گرایش آنها از بین بردن روند صلح با خشونت است. دولت آمریکا و نیز هر دو طرف باید بپذیرند که روند صلح باید همراه با تلاش برای پایان دادن به خشونت ادامه یابد. بمبهای انتحاری و بنحو اجتناب ناپذیری تلافی‌جویی اسرائیل، وجود خواهد داشت. اما اینکه ادامهٔ روند صلح را، گروگان‌برقراری عدم خشونت کنیم، به معنی دادن چیزی است که تروریستها خواهان آنند.

برخوردی جسورانه‌تر لازم است. البته داشتن جسارت خطر دارد، این موضوع را باید همان گونه که پرزیدنت کلینتون هنگامی که به قمار تشکیل دولت فلسطینی در دو سال پیش در کمپ دیوید اقدام نمود یا یاسر عرفات رهبر فلسطینی چنین تلاش کرد، درک نمود. با این همه پرزیدنت بوش گزینه‌ای دیگر جز جسور بودن ندارد. او باید آریل شارون نخست وزیر اسرائیل، عرفات و رهبران جهان عرب را دعوت کند تا در کنفرانسی به ریاست او در ظرف چهار هفته جمع شوند. این کنفرانس باید بر پنج اصل زیر تأکید کند:

- محکوم کردن بی‌قید و شرط تروریسم - کشتار غیر نظامیان - به هر شکل
- حلّ و فصل نهائی مسئلهٔ اسرائیل و فلسطین باید مبتنی بر پارامترهای کلینتون در دسامبر ۲۰۰۰ آنچنانکه بعداً در مذاکرات طابا Taba در آغاز سال ۲۰۰۱ گسترش یافتند، صورت گیرد
- توافق کشورهای عرب مبنی بر اینکه هرگونه راه حلّ قابل قبول از جانب اسرائیل و فلسطینیان سرآغاز برقراری روابط عادی آنها با اسرائیل خواهد بود

- ایجاد یک نیروی نظامی بین‌المللی به رهبری ایالات متحده برای استقرار توافق صلح
- تنظیم نوعی طرح مارشال به هزینه بین‌المللی برای دولت جدید فلسطین به منظور آنکه برای شهروندان فلسطینی نیز سهمی در آینده صلح‌آمیز و مرفه وجود داشته باشد.

برای ترغیب همه طرفها به شرکت در این کنفرانس - و پذیرفتن اصول فوق - بوش باید دو رئیس جمهور پیشین آمریکا (پرزیدنت بوش پدر و کلینتون) را در مأموریتی مشترک به منطقه بفرستد تا این امر را روشن سازند که کنفرانس پیشنهادی او تنها راه برون رفت از بحران است. بوش با فرستادن این دو رئیس جمهور پیشین، تعهد سیاسی خود به ایجاد صلحی پایدار را به شیوه‌ای عاری از اشتباه و غیر قابل انتقاد، چه در آمریکا و چه در بیرون آن به نمایش خواهد گذاشت.

با صدها تانک اسرائیلی در شهرهای فلسطینی و هزاران جوانی که آماده‌اند خود را منفجر کنند، وضعیت سرزمینهای مقدس به مرحله‌ای بسیار خطرناک رسیده است. تنها یک عمل جسورانه رهبری، از جانب رئیس جمهور ایالات متحده، می‌تواند امکانی برای معکوس کردن مارپیچ خشونت را پیش از آنکه کاملاً از کنترل خارج شود، ارائه دهد.

این مقاله را می‌توان به زبان انگلیسی در منبع اینترنتی زیر خواند :

<http://www.brookings.org/views/op-ed/daalder/20020409.htm>

بار وظائف در خاورمیانه را تقسیم کنید

نوشته راشل برونسون Rachel Bronson ، عضو ارشد و مدیر مطالعات خاورمیانه‌ای شورای روابط خارجی در نیویورک.

۱۱ آوریل ۲۰۰۲ - شورای روابط خارجی

واشینگتن به تنهایی قادر به متوقف ساختن بحران فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها نیست. کشورهای کلیدی عربی مانند مصر و عربستان سعودی باید سهمی از این بار را به عهده گیرند. کالین پاول وزیر خارجه باید این مطلب را در دیدارهای این هفته خود، روشن سازد. نه تنها کشورهای عربی باید از سهم خویش در ایجاد جو خشونت بکاهند، بلکه باید به عرفات فشار وارد آورند که بمبهای انتحاری را محکوم سازد و خود را از حماس و جهاد اسلامی جدا کند. در عوض واشینگتن باید اصرار ورزد که نخست وزیر اسرائیل نقشه‌ای برای عقب‌نشینی از ساحل غربی تنظیم کند و اصول یک بینش سیاسی واقع‌بینانه برای صلح را اعلام دارد. آمریکا با اسرائیلی‌ها دارای روابط ویژه‌ای است، همانگونه که پرزیدنت مبارک روابط ویژه‌ای با رهبر فلسطینی دارد و شاهزاده عبدالله ولیعهد عربستان دارای روابط ویژه‌ای با دنیای عرب است. تنها راه بازآوردن آرامش به منطقه اینست که این سه بازیگر، فعالانه درگیر شوند. آمریکا اگر به تنهایی عمل کند هیچ کاری انجام نمی‌گیرد.

کشورهای عربی اکنون بیش از هر زمان دیگر به چنین فشاری پاسخ مساعد خواهند داد. خیابانهای عربی اکنون در جوش و خروشند. برخلاف گذشته حضور تلویزیون ماهواره‌ای و اینترنت، «کنترل» مردم و سانسور وسائل ارتباط جمعی را بر رهبران منطقه دشوار کرده است. اکنون برخلاف گذشته، این به نفع رژیمهای عربی است که خشونت و گفتار خشونت‌آمیز را که با مخاصمه توأم است کنترل کنند. این بخشی از دلایل پیشنهاد معروف شاهزاده عبدالله ولیعهد سعودی است. امروز، خطر در خاورمیانه نه جنگ منطقه‌ای بلکه هرج و مرج منطقه‌ای است. خشم به همان اندازه احتمال دارد متوجه رهبران محلی شود که متوجه آمریکا و اسرائیل. پاول باید بر روی این تغییر منافع شخصی رهبران عرب سرمایه گذاری کند.

درگیر ساختن مستقیم مصریها و سعودیها، به معنی تمایزی چشمگیر نسبت به شیوه برخورد کلینتون، اسلوی، و سی سال سیاست گذشته در مورد فلسطین است. پس از جنگ ۱۹۶۷، سازمان آزادیبخش فلسطین از آن رو به عنوان نمایندگی اصلی مردم فلسطین ظهور کرد که روشن شد دولتهای عربی آرمانهای فلسطینی را برتر از منافع ملی خود قرار نخواهند داد. این اصل سرانجام در توافقهایی اسلوی که در آن فلسطینیها به عنوان طرف اصلی مذاکره با اسرائیل شناخته شدند، تقدیس شد، در حالی که در کنفرانس مادرید به عنوان بخشی از نمایندگی اردنی به حساب می آمدند. اما در کمپ دیوید دوم، عرفات نشان داد که بدون حمایت سیاسی عربستان سعودی و مصر، توانایی و یا تمایل به تصمیم گیری درباره وضعیت نهایی را ندارد. بنابراین سیاست ۳۰ سال گذشته که در ۱۰ سال اخیر به اوج خود رسید، شکست خود را نشان می دهد.

وزیر خارجه در سفر خود باید به سعودیها و مصریها اصرار ورزد تا فعّالانه در امر کاهش خشونت متعهد شوند. آنها باید اصرار کنند که عرفات فعّالانه و مسئولانه بمبهای انتحاری را که حامدانه افراد غیر نظامی را هدف قرار می دهند، محکوم نماید. آنها همچنین باید اصرار کنند که خشونت به ضد اسرائیلیان، متوقف گردد. اگر رهبران عرب می خواهند واشینگتن متحد آنها باشد، در این صورت آنها نیز باید چنین باشند.

اما این فشار تنها هنگامی مفید خواهد بود که واشینگتن روی طرف اسرائیلی هم کار کند. ایالات متحده باید اصرار ورزد که شارون نخست وزیر اسرائیل تصویری از صلحی که مورد نظر حکومت اوست، ارائه دهد. شارون از آغاز زمامداریش با این استدلال که امور مربوط به وضعیت نهایی در لحظه کنونی بسیار دشوار است، تنها راه حلهای موقت ارائه کرده است. در پیشنهادهای شارون هیچ انگیزه‌ای که فلسطینیها را به مذاکره تشویق کند، وجود ندارد. خواست قطع خشونتها، برای اسرائیل هدف نهایی است، در حالی که به انتقال زمین که هدف فلسطینیهاست، در گفته‌های شارون اشاره‌ای نمی شود. واشینگتن باید به شارون اصرار کند که پیشنهادهای سازنده تری ارائه کند.

منتقدان ممکن است بگویند که اعمال فشار بر عرفات و شارون در این لحظه بسیار دشوار است، هیچ رهبری آنرا تحمل نمی کند. اما نقش ایالات متحده اینست که بینشی فراتر از خونریزیهای روزانه داشته باشد و نقاط فشار و حل و فصل‌های سیاسی‌ای را تعیین نماید که دو طرف را از مخمصه‌ای که همه منافع ما را به خطر می اندازد، بیرون آورد. متمرکز ساختن تلاشها بر عربستان سعودی و مصر نقطه شروع درستی است.

حکومت بوش باید مصریها و سعودیها را قانع سازد که زمان برای تعهد جدی، بسیار تنگ است. قاهره و ریاض باید بر عرفات فشار آورند، همانگونه که باید به حق انتظار داشته باشند که واشینگتن بر شارون فشار آورد. تا این لحظه، آمریکاییان از حملات اسرائیل به فلسطینیان پشتیبانی، و مصریها پیوند خود را با اسرائیل قطع کرده‌اند. زمان آن رسیده که هر طرف، بجای آنکه طرف دیگر را به خاطر عدم اجرای این امر مجازات نماید، روابط ویژه خود را برای رسیدن به یک راه حلّ بکار برد. زمان اینکه از آمریکا انتظار داشته باشیم که همه چیز را انجام دهد، گذشته است.

این مقاله را می‌توان به زبان انگلیسی در منبع اینترنتی زیر خواند :

<http://www.cfr.org/public/resource.cgi?pub!4487>

[در زیر قسمتهائی از پاسخهای خاویه سولونا Javier Solona را که در یک مصاحبه درباره مسئله فلسطین گفته است می‌آوریم. او نماینده اتحاد اروپا در مسئله سیاست خارجی و امنیت مشترک است و هنگام جنگ اخیر یوگسلاوی دبیرکل ناتو بود.]

پاسخهای خاویه سولونا

«... وضعیت در منطقه [خاورمیانه] خطرناک است و رنجهای مردم سرزمینها [ی اشغالی] وحشت‌انگیز است و سوء قصدها ادامه دارند. امروز دیگر زمان اندیشیدن به اینکه می‌توان با گامهای کوچک و از طریق یک روند به صلح رسید گذشته است. ما وقت زیادی صرف «روند» و وقت کمی صرف «صلح» کرده‌ایم! همه روندها، از جمله اسلو، بسیار طولانی بودند و هرگز به صلح منجر نشدند. باید نخست صلح برقرار گردد، سپس باید به روندی پرداخت که تا حد ممکن کوتاه باشد.»

«جامعه بین‌المللی براین است که اگر اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها به حال خود رها شوند هرگز صلحی به وجود نخواهد آمد. برای رسیدن به راه حل صلح، به ناظران و به حضور [نیروهای] بین‌المللی نیاز است. باید فهمید که نخستین دسته چنین نیروئی باید آمریکائی باشد تا بتواند اعتمادی به وجود آورد. تصور می‌کنم که آمریکائیها حاضر باشند پیشنهادی در این باره ارائه دهند. در این مرحله، منظور ما صرفاً یک مکانیسم نظارت است بی‌آنکه ماهیت آن را تعریف کنیم.»

«در لحظه کنونی، تنها مسئله‌ای که به حساب می‌آید افزایش امکانات برای برآوردن این مکانیسم نظارت پس از استقرار آتش‌بس است. این مسئله که چه کسی عضو این مکانیسم نظارت باشد ثانوی است. اروپائیها برای این کار آماده‌اند، آنها همچنین آماده‌اند در صورتی که شرکت اروپائیها برای اسرائیل مسئله ایجاد کند، بگذارند آمریکائیها شروع کنند.»

«تنها کاری که ما [اروپائیها] می‌توانیم بکنیم اعمال فشار بر دو طرف در چهارچوب منطق قطعنامه‌های سازمان ملل است. ما قدرت تغییر حکومت اسرائیل را نداریم، آمریکائیها هم ندارند.»

«آنچه ما باید انجام دهیم، ادامه فعالیت در چهارچوب مذاکرات چهارگانه [مذاکرات ایالات متحده آمریکا، اتحاد اروپا، روسیه و سازمان ملل] است که در مادرید اعلامیه‌ای روشن صادر کرد. ما پیشنهادهای آلمان و فرانسه را می‌توانیم در بین خود تحلیل کنیم، تا ببینیم آیا در مذاکرات

چهارگانه فوق مفیدند یا نه. زمان " اختراع یک طرح اروپائی " نیست، بلکه زمان اختراع یک راه حلّ با همکاری دیگران است.»

لوموند ۱۴ و ۱۵ آوریل ۲۰۰۲

درباره راه حل امپریالیستی مسئله فلسطین

بررسی خطوط امپریالیستی

رابرت مالی و حسین آقا در مقاله خود بنام «باید یک راه حل قطعی را در خاورمیانه تحمیل کرد» پس از بیان اینکه از زمان «براه افتادن انتفاضه دوم» «دو تحلیل»، یکی «یافتن راه حل کلی» و دیگری «راه حلی موقت» یا «گام به گام» برای خاتمه دادن به مخاصمات بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها «اتفاق نظر وسیعی را به خود جلب کرده‌اند» و اینکه این هر دو تحلیل به شکست منجر می‌شوند، خط کلی طرح خود را به این شرح زیر ارائه می‌دهند:

«در واقع اکنون زمان آن رسیده است که ائتلافی بین‌المللی، به رهبری ایالات متحده، پیمانی را پیشنهاد کند که به طور قطع به درگیری پایان دهد». سپس نتیجه می‌گیرند: «طرح‌هایی که خواستار استقرار فوری یک دولت فلسطینی‌اند نیز ... معایبی دارند» و این معایب از نظر نویسندگان مقاله «معایب ذاتی فرهنگ توافقی موقت» است زیرا «چنین توافقی به بازسازی اعتماد نمی‌انجامد، و به توافق سیاسی پایدار منجر نمی‌گردد».

معنی این اظهارات این است که اگر فلسطینیان حق تعیین سرنوشت خود و دولت ملی خویش را اعلام می‌کردند و از سوی کشورهای دیگر، به رسمیت شناخته می‌شدند، نه تنها ذره‌ای به حل مسئله نزدیک نمی‌شدند، بلکه «باعث صرف شدن مقدار قابل ملاحظه‌ای انرژی محلی و بین‌المللی» می‌شدند که بیهوده صرف می‌شد. این نویسندگان به ملت فلسطین پیشنهاد می‌کنند که گوشت را به گربه بسپارند، بخاطر «مذاکرات آینده درباره دامنۀ میزان قدرت و اختیارات و دیگر مسائل مربوط به موقعیت قطعی» این دولت، امروز از حق ایجاد حاکمیت خود صرف نظر کنند و این حق را به «ائتلافی بین‌المللی به رهبری ایالات متحده» واگذار کنند تا راه حلی امپریالیستی برای این مسئله بیابد. آنها برای مخدوم خود طرحی تهیه می‌بینند که در زیر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

خطوط اصلی طرح مالی و آقا همان است که در نظرات ایتام رهبر حزب مذهبی - ملی، می‌بینیم: (۱) پشتیبانی از هویت یهودی یا دولت دینی یهود که مبتنی بر جدائی دینی و نژادی است

و بر بنیاد برتری دینی و نژادی یهودیان ساخته شده است (۲) پشتیبانی از خلع سلاح فلسطینها و وجود تنها یک ارتش محلی یعنی ارتش اسرائیل در تمام ناحیه بین رود اردن و دریای مدیترانه.

اما آنان چه تفاوتی با ایتام دارند (۱) ایتام معتقد است که «هیچ حاکمیتی جز حاکمیت اسرائیل هرگز در منطقه بین رود اردن و دریا وجود نخواهد داشت»؛ ولی آنان حاکمیت مجازی دولت فلسطینی بدون ارتش را در محدوده مناطق فلسطینی به رسمیت می‌شناسند (۲) ایتام معتقد به «انهدام زیربنای سازمان خودمختار فلسطین» است؛ ولی آنان برای تحمیل «راه حل قطعی» خود به وجود این سازمان به عنوان طرف دیگر مذاکره برای عقد معاهده نیاز دارند (۳) ایتام حق شهروندی فلسطینی‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد؛ ولی آنان این حق را تنها در محدوده دولت مجازی فلسطین معتبر می‌دانند.

دولت اسرائیل ایتام را در لحظه مناسب به عنوان ابزار دو فشار همزمان، به پیش صحنه سیاسی وارد کرده است: فشار دولت اسرائیل بر یاران امپریالیست خود (به ویژه بر دولت آمریکا) که از یکسو از «تحمیل» بر دولت اسرائیل بکاهند زیرا که در غیر این صورت با راست‌ترین جناح اسرائیلی طرف خواهند بود که به هیچ سازشی تن نخواهد داد و از سوی دیگر فشار این یاران بر فلسطینی‌ها تا درک کنند که کاجی به از هیچی است. زیرا او به این خاطر وارد حکومت می‌شود که «آریل شارون در وسط راه متوقف نشود» و «رؤیای صهیونیسم» را برای تبدیل شدن به دولتی «عادی» که در آن «یهودیان می‌بایست " مردمی مثل دیگران " شوند» با یادآوری اینکه «درک غیر مذهبی از صهیونیسم شکست خورده است» از سر طبقه حاکم اسرائیل و سیاستمداران و دولت مردان آن بدر کند.

آنها حتی مخالف «عقب نشینی یکجانبه اسرائیل از غزه و بخشی از کناره غربی رود اردن» می‌باشند، زیرا فکر می‌کنند که «چنین عملی صرفاً به مسائل موجود، یک خطر واقعی را می‌افزاید» و این خطر واقعی را «تشجیع آن عده از فلسطینیها» می‌دانند «که فکر می‌کنند می‌توان با قهر، اسرائیل را مجبور به عقب نشینی کرد». این است راه «حل» پایان مخاصمه خادمان امپریالیسم. این نویسندگان علاوه بر خواست خفه کردن امید به روح مبارزه طلبی در میان فلسطینیان، موضع دفاعی آنها را به ضد ستم اسرائیل، موضعی تهاجمی و تجاوزکارانه جلوه می‌دهند. گذشته از نادرستی تاکتیک ترور انتحاری به ضد مردم عادی و غیر نظامی و غیر امنیتی اسرائیل که حتی به زیان جنبش فلسطین است، زیرا که در میان مردم اسرائیل طرفداران صلح و جنبش کارگری‌ای را که با دیدی مثبت نسبت به حق تعیین سرنوشت فلسطینیان می‌اندیشند، تضعیف می‌کند، آیا می‌توان

ملت ستمگری را تصور نمود که برای ملتی که برای رهائی خود از اسارت و بردگی مبارزه نمی‌کند و آرام و سر به زیر به اسارت و بردگی خود تن می‌دهد، حق تعیین سرنوشت قائل شود؟ مالی و آقا برای ملت فلسطین آرزوی چنین آرامشی دارند. چه نفعی آنها را به چنین اندیشه‌ای وامی‌دارد؟

آنها هدفی فراتر از سرنوشت فلسطینیان و حتی اسرائیلیان را که در طرح خود به دنبال اسباب تحقق آنند تعقیب می‌کنند (البته آنها دولت اسرائیل را ابزار لازم برای تأمین این هدف می‌دانند). این هدف، سلطه کامل امپریالیسم آمریکا بر قاره بزرگ اراسیا (اروپا- آسیا) است. هدفی که تا حدی با مسئله افغانستان، در منطقه آسیای مرکزی تحقق یافته، اما با قدری تضعیف آن در خلیج فارس، نیاز به حضور مستقیم در نقاط استراتژیک دیگری در خاورمیانه دارد، و در شرایط حاضر وضعیت منطقه فلسطین این فرصت را برای او به وجود آورده است. اگر چنین نبود چرا باید رهبری این «ائتلاف بین‌المللی» با ایالات متحده باشد و ارتش آمریکا در خاک فلسطین مستقر شود؟

آنها می‌گویند: «بجای مذاکرات، دو طرف باید در مقابل راه حلی قطعی، کامل و غیر قابل مذاکره قرار داده شوند». از نظر آنها این «راه حل قطعی» چیست و چگونه عملی می‌شود؟ با «موافقتنامه‌ای واقع بینانه» که «از حمایت آمریکا برخوردار باشد». آن موافقتنامه «واقع بینانه» کدام است و چگونه مورد حمایت آمریکا خواهد بود؟ با مبادله زمین که بخش بزرگی از آبادی نشینهای کنار غزه را به اسرائیلیان واگذار کند، با غیر نظامی بودن دولت فلسطین و استقرار ارتش آمریکا در خاک فلسطین، با «حل» مسئله بازگشت آوارگان به طوری که هیچ تعهدی را بر دولت اسرائیل تحمیل نکند و با خودمختاری دینی!

این نویسندگان می‌گویند: «خشونت صرفاً معلول رابطه سیاسی بین اسرائیلیها و فلسطینیهاست ... حل بی‌خشونت مخاصمه، بین دو طرفی که اساساً نابرابرند امری غیر طبیعی در تاریخ به شمار می‌رود». اما رابطه سیاسی بین این دو طرف، بی‌حقوقی کامل و آواره کردن فلسطینیها و در فقر و اختناق نشان دادن آنان بدست دولت اسرائیل است. اگر دولت اسرائیل از آغاز دولتی دموکراتیک بود و اعراب فلسطینی می‌توانستند با داشتن حقوق شهروندی و بدون اختناق و فقر تحمیل شده برآنان، با یهودیان در یک دولت ملی غیر مذهبی زندگی مشترکی داشته باشند، تاریخ فاجعه فلسطین که در آن دو نسل فلسطینی قربانی شده‌اند، به وجود می‌آمد؟ میدانیم از میان این «دو طرفی که اساساً نابرابرند» موضع فرادست از آن اسرائیلیان و دولتشان است. در همین حال

نویسندگان این مقاله می‌گویند «اسرائیل بر این باور است که نمی‌تواند زیر بمب مذاکره کند» اما فلسطینیان باید در شرائطی که ارتش اسرائیل مردم فلسطین را به خاک و خون کشیده و روستاها و شهرهای فلسطینی را نابود کرده است برای یک «راه حل قطعی» به پای میز مذاکره بنشینند، مذاکره‌ای که در آن از پیش روشن است که فلسطینیان باید خلع سلاح خود را در پیمانی قطعی بپذیرند تا بر سر پذیرش دولتی فلسطینی، بدون نیروی مسلح و ارتش، مذاکره شود، و بجای ارتش فلسطینی، ارتش ایالات متحده آمریکا در خاک فلسطین حافظ شرایط عادلانه صلح و مناسبات عادی بین اسرائیل و فلسطین گردد!

از نظر نویسندگان مقاله، «پیمان همه جانبه» ای که منافع بنیادی اسرائیل را تأمین میکند همانهایی‌اند که حزب راست افراطی مذهبی - ملی به رهبری ایتام مبلغ آنهاست. مانند «حفظ هویت یهودی» که چیزی جز دولت دینی یهود همراه با سلب هرگونه حقوق شهروندی از فلسطینی‌ها نیست، اینکه اساساً مسئله آوارگان فلسطینی ربطی به دولت و جامعه اسرائیل ندارد و نیز اینکه اعراب فلسطینی باید «پیوند مقدس یهودیان با معبد اورشلیم» را به رسمیت بشناسد تا نه تنها از درآمد توریسم آن بی‌بهره شوند بلکه به همه نتایج سیاسی و حقوقی حاصل از چنین پذیرشی گردن گذارند. پیمانی که به رغم همه قطعنامه‌های سازمان ملل «عدم بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷» را به رسمیت بشناسد و ارتش اسرائیل را یگانه ارتش بین رود اردن و دریای مدیترانه بداند از زمان تصویب خود تخم کشمکشها و جنگهای آینده را در این منطقه می‌افشاند.

در بررسی «منافع بنیادی فلسطینیها» نویسندگان این مقاله مدعی‌اند که برای فلسطینیها خواهان: «زندگی در آزادی، احترام، برابری و امنیت، پایان اشغال، دستیابی به حق تعیین سرنوشت ملی، حل عادلانه مسئله آوارگان، اداره و کنترل اماکن مسیحی و مسلمان در اورشلیم» می‌باشند و می‌گویند: «این اصول هم در یک رشته اقدامات سیاسی بیان می‌شوند». این اقدامات سیاسی کدامند؟ «به رسمیت شناختن یک دولت فلسطینی» بی ارتش که ارتش ایالات متحده آمریکا این بی ارتشی را با اشغال امپریالیستی مستقیم خاک فلسطین برای کنترل منطقه خاورمیانه جبران می‌کند که بدین ترتیب حتی خواست افراطی‌ترین حزب راست اسرائیل یعنی حزب مذهبی - ملی ایتام از این طریق تأمین می‌شود. اقدام سیاسی دوم این است که این دولت بی ارتش با «حاکمیت واقعی»، «معادل ۱۰۰٪ از زمینهای از دست رفته در سال ۱۹۶۷» را به دست آورد، آن هم به این ترتیب که «اسرائیل سرزمین حداقلی را در کناره رود اردن به خود ملحق می‌کند و معادل آن از زمینهایی که رسماً اسرائیلی هستند به فلسطین بدهد. بدینسان اسرائیل بخش بزرگی از

آبادی‌نشین‌های کناره غربی رود اردن را در خود ادغام خواهد کرد و فلسطینیان به هدف خود که بازپس گرفتن کلّ زمینهای خود باشد، دست خواهد یافت». اما این بذل و بخشش زمینهای مرغوب‌تر به دولت فلسطینی آینده به خاطر اشغال موضع استراتژیکی‌ای است که از طریق آن بهتر می‌توان به کنترل منطقه پرداخت. بنابراین در طرح این آقایان حضور نظامی آمریکا کافی نیست؛ این حضور باید از طریق ارتش اسرائیل تکمیل شود، تا هرگاه به هر دلیلی ارتش آمریکا از محل خارج شود، ارتش اسرائیل بتواند بر طبق پیمانی که کناره غربی رود اردن را به اسرائیل واگذار کرده است، در شکل قانونی و بی درد سر به کنترل منطقه پردازد.

اما لیبرالیسم دینی این آقایان با شعار «هر دینی بر اماکن مقدس خود اتوریته خواهد داشت» به مذاق حزب راست افراطی اسرائیل خوش نمی‌آید. حزبی که بنا به گفته ایتام حق تبلیغ مذهبی برای مسلمانان قائل نیست، البته نمی‌تواند با این شعار موافق باشد.

اما چرا درست در این زمان حزب لیکود و شارون، افی ایتام را به کابینه اسرائیل وارد می‌کنند؟ زیرا که به قول خود ایتام «به دولت اسرائیل بعد جدیدی به عنوان آنتی‌تز سلطه غربی ارزانی دارد»؛ که تا غرب و بخصوص آمریکا به خاطر فشارهای درونی بخش راست افراطی اسرائیل، برای ارائه «راه حل قطعی»، باز بیشتر جانب اسرائیل را داشته باشد و فشار بیشتری بر فلسطینیان و اعراب وارد کند. واقعاً بر طبق طرح این مقاله، از «زندگی در آزادی، احترام، برابری و امنیت» و غیره که در متن مقاله آمده است، چه چیزی جز خودنمایی در برابر دنیای عرب و مسلمان برای اتوریته بر اماکن مقدس خود و حرم شریف باقی می‌ماند؟

آری «آنچه باقی می‌ماند مسئله‌ای است که شاید حسّاس‌ترین موضوع باشد: مسئله آوارگان فلسطین». اگر فلسطینیها برای پایان دادن به خصومتها، «به ارتباطی که اسرائیل بین حق بازگشت ... و شبیح پایان دولت یهودی برقرار می‌کند» «کم بها» ندهند و «هویت یهودی» ایتام را در قالب درست و برحق «دولت دینی یهود» درک کنند و بنابراین داوطلبانه از «حق انتخاب» «زندگی در فلسطین و یا استقرار در کشوری دیگر و یا ادغام شدن در کشوری که میزبان آنهاست» استفاده کنند، این «حساس‌ترین موضوع» نیز به خوبی و خوشی و به همین راحتی «حل» خواهد شد.

در اینجا می‌بینیم که این مقاله نویسان خادم امپریالیسم که به ارتجاعی‌ترین موضع مبتلا هستند، به خاطر حفظ دولت دینی یهود، و نه به خاطر یک دولت عادی اسرائیلی، چیزی را به آوارگان فلسطینی پیشنهاد می‌کنند که به عقل هر فلسطینی معمولی می‌رسد که می‌تواند در تئوری یکی از بدیل‌های بالا را برای ادامه زندگی خود انتخاب کند. اما این، چیزی را از مشکل نابسامانی

اقتصادی آوارگان، از شرایط زندگی نامطمئن آنان در دولت فرضی آینده فلسطین و از مناسبات آنان با دولتهای عرب منطقه، تغییر نخواهد داد. در عین حال اگر طرح این آقایان را درباره آوارگان فلسطینی جدی بگیریم، «راه حل قطعی تحمیلی» آنان واقعاً تمام منطقه خاورمیانه را دربر می گیرد، یعنی این نه تنها تحمیلی بر فلسطینیان، بلکه بر دولتهای عرب منطقه نیز هست. حال اگر به فرض، این تحمیل در جهتی برعکس عمل کند یعنی هویت دینی دولت اسرائیل را به زیر سؤال ببرد و شرایط یک دولت دموکراتیک را برآن تحمیل کند (۱) یهودیان و اعراب فلسطینی مانند بسیاری از مردم کشورهای دیگر می توانند در چهارچوب یک دولت ملی با حقوق مساوی شهروندی برای هر دو طرف، با هم زندگی کنند و ستم ملی بر فلسطینیان به این صورت پایان گیرد. اما برای این آقایان، براساس تفکر ارتجاعی شان، و منافع و موقعیتی که به دنبال آنند، «توضیح قابل قبول از نظر اسرائیلیها» که می گویند: «بدین گونه بقای اسرائیل به عنوان دولت یهودی، دفن می شود» کاملاً قانع کننده است.

یا این تحمیل می تواند برای ایجاد کشوری فلسطینی، با دولت ملی غیر دینی، با حقوق شهروندی کامل برای اتباع آن، و با ارتشی که پاسدار این دولت و حقوق دموکراتیک اتباع آن باشد، اعمال شود و مسئله ملی فلسطین را حل کند و برای آنکه آوارگان فلسطینی به عنوان شهروندان این کشور، برای زندگی در آن به سوی آن جلب شوند، کمکهای بی دریغ بین المللی را برای ساختمان اقتصادی این کشور به آن ارزانی دارند.

آنها درباره نقش نیروی بین المللی، که می توان آنرا «ائتلاف بین المللی به رهبری آمریکا» خواند، می گویند: «نیروی بین المللی همچنین به عنوان میانجی و داور بی طرفی عمل خواهد کرد که فلسطینیها به آن سلاح ... تسلیم خواهند نمود». حال وصف این داور «بی طرف» که رهبری آن با ایالات متحده است و فلسطینیان باید سلاح خود را به او تسلیم کنند از زبان برژینسکی چیست؟ او می گوید: «تعهد آمریکا به تضمین بقای اسرائیل، که انگیزه آن وظیفه ای اخلاقی [بخوان منافع استراتژیک ایالات متحده در خاورمیانه و دیکته سرمایه داران بزرگ یهودی آمریکائی] در قبال مردمی بود که رنجهای بیشماری متحمل شده بودند، رابطه هرچه نزدیکتری بین آمریکا و اسرائیل ایجاد کرده که مبتنی بر همکاری سیاسی و نظامی است»؛ و خود این آقایان اصل «بی طرفی» داور «نیروی بین المللی به رهبری آمریکا» را با «تدابیر مکمل، مانند پیمان دفاعی اسرائیل - آمریکا و یا وارد شدن احتمالی اسرائیل به ناتو» تضمین می کنند تا شرایط توافق بین المللی حضور ارتش

ایالات متحده، در هر لحظه لازم، در خاورمیانه فراهم شود و نیز هیچ نیروی دیگری را یارای آن نباشد، به خاطر این پیمان دفاعی، در مقابل تجاوزات اسرائیل، عکس‌العملی نشان دهد.

برژینسکی هم مقاله خود بنام «وظیفه اخلاقی و منفعت ملی» را به بررسی مسئله فلسطین اختصاص داده است. او که «منافع ملی» آمریکا را نه به مفهوم دفاع از حق حاکمیت و تمامیت این کشور، بلکه بسیار بیش از اینها، به مفهوم منافع دیکته شده ایالات متحده در اقصی نقاط عالم و سلطه سیاسی و نظامی آمریکا بر جهان درک می‌کند، خاورمیانه را «یکی از سه منطقه» با اهمیت استراتژیکی حیاتی» برای «منافع ملی ایالات متحده» می‌داند که «بحران کنونی» آن، «منافع ایالات متحده را به شدت تهدید می‌کند». او معتقد است «عمل نظامی ایالات متحده ... در جنگ خلیج ... نقش مرکزی آمریکا» را «روشن» کرد. آیا این نقش می‌تواند چیزی جز نقش توأمان سلطه‌گری، و داروغگی و داوری آمریکا در جهان باشد؟

برژینسکی به عنوان یک استراتژ سیاسی، که بر هراس افکار عمومی آمریکائیان سرمایه‌گذاری می‌کند تا منافع امپریالیسم آمریکا را به پیش برد، بر «تسلط یک قدرت متخاصم» فرضی تأکید می‌کند که می‌تواند «توانائی آمریکا» را در «حفظ تعادل جهانی»، که «ثبات بین‌المللی» بدان وابسته است، به مبارزه بطلبد. این قدرت متخاصم فرضی کیست؟ قدرتهای بزرگ جهانی یا دولتهای محلی یا تروریسم؟ شوروی تجزیه شده یا اتحاد اروپا؟ روسیه، چین یا هند؟ یا دولتهای محلی مانند عراق و ایران؟ در ساختار استراتژیک نظریه سیاسی برژینسکی هیچکدام از اینها منتفی نیست.

برای برژینسکی، اگر مسئله فلسطین جایی برای تأمل داشته باشد از زاویه به خطر افتادن حفظ نفوذ آمریکا بر دولتهای عربی، به خاطر شدت مخاصمه بین اعراب و اسرائیل است. او از این دیدگاه است که موافق انعقاد پیمان صلح نهائی‌ای با طرح آمریکا، بین اسرائیل و اعراب می‌باشد. اما این پیمان، به شرط آنکه آتش‌بس باثباتی برقرار شود که دولتهای عرب را از فشار شهروندان خود برای مبارزه با تجاوز و اشغالگری اسرائیل خلاص کند، دیگر اهمیت ویژه‌ای ندارد. آری از این روست که او نمی‌تواند به «احساس رنجیدگی اعراب در مقابل جانبداری آشکار آمریکا از اسرائیل» به «بی‌اعتنائی نسبی [آمریکا] در قبال تلفات غیر نظامی فلسطینیها (که بسیار بیشتر است)» و به «اتفاق نظر عام به اینکه سیاست ایالات متحده یکجانبه و از نظر اخلاقی ریاکارانه است» معترف نباشد.

دالدر در مقاله خود بنام «ایالات متحده باید گامهای جسورانه بردارد» با توصیف وضعیّت بحرانی منطقه و اینکه نیروهای اسرائیلی بنحوی سیستماتیک ساختارهای سیاسی و امنیتی فلسطینی را منهدم می‌کنند و فلسطینیها یک جنبش توده‌ای از تروریسم به وجود آورده‌اند و رهبران عرب با فشار تقریباً مقاومت ناپذیری از تظاهرات خیابانی روبرواند که روابط خود را با ایالات متحده قطع کنند، نتیجه می‌گیرد: «چیزی که منطقه بدان نیاز دارد، ابتکار جسورانه تازه‌ای است ... به نفع عمل و تعهدات تعیین کننده آینده». بنابراین «ایالات متحده باید قدم به پیش گذارد».

بدین ترتیب است که او می‌گوید: «در این شرایط، بوش تقریباً انتخاب دیگری جز دخالت نداشت. تداوم ثبات در خاورمیانه، موقعیّت آمریکا میان دوستان و متحدان این کشور در سراسر جهان و حمایت بین‌المللی در جنگ با تروریسم، همگی در معرض برد و باختند». اما او به این معترف نیست که ایالات متحده در تعقیب منافع و مصالح استراتژیک سیاسی و نظامی خویش مدتی است که تاکتیک مایه گذاشتن از دیگران را، قدم اوّل قرار داده است. پس از ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا که می‌خواست از نیروهای محلی مایه بگذارد علام کرد مایل نیست در افغانستان نیرو پیاده کند و پایگاه نظامی داشته باشد؛ اما پس از بمبارانهای ممتد افغانستان وقتی شرایط از نظر سیاسی و نظامی مساعد شد در چند کشور آسیای مرکزی نیروی نظامی مستقر کرد. این بار همان طور که در طرح مالی و آقا می‌بینیم با مایه گذاشتن از اسرائیل به دنبال شرایط مساعدی است که بتواند نیروی نظامی خود را برای کنترل منطقه خاورمیانه، در خاک فلسطین مستقر کند.

باج خواهی پیشنهادی برونسون در مقاله‌اش بنام «بار وظائف در خاورمیانه را تقسیم کنید» با ترساندن رهبران عرب از شبخ «هرج و مرج»، با «وضعیت هرج و مرج گونه» برژینسکی شبیه است. مقاله او که بیشتر به مواضع دولت کنونی آمریکا نزدیک است، از دیدگاه پیشبرد عملی اهداف آمریکا، در رابطه با خاورمیانه، از دولت ایالات متحده می‌خواهد که بر مصر و عربستان سعودی به عنوان کشورهای عربی کلیدی «حلّ» مسئله فلسطین، فشار آورد. او از این رو به چنین تاکتیکی امیدوار است که فکر می‌کند «کشورهای عربی اکنون بیش از هر زمان دیگر به چنین فشاری پاسخ مساعد خواهند داد». زیرا به نظر او «خیابانهای عربی اکنون در جوش و خروشند» و «برخلاف گذشته، این به نفع رژیمهای عربی است که خشونت و گفتار خشونت‌آمیز را که با مخاصمه توأم است، کنترل کنند». او «بخشی از دلایل پیشنهاد معروف شاهزاده عبدالله ولیعهد سعودی» را ناشی از خطر تسلط «هرج و مرج» در منطقه خاورمیانه می‌داند؛ و با استفاده از نگرانی رهبران مرتجع عرب که «خشم، به همان اندازه متوجه رهبران محلی می‌شود که متوجه آمریکا و اسرائیل»، وزیر

خارجة ایالات متحده را تشویق به باج خواهی از مصر و عربستان سعودی می کند. ورود ایتم به عرصه تصمیم گیری در دولت اسرائیل نیز بر مدل همین سیاست فشار و باج خواهی دیپلماتیک بنا شده است.

برونسون به صراحت پیشنهاد «درگیر ساختن مستقیم مصریها و سعودیها» را که به نظر او «به معنی تمایزی چشمگیر نسبت به شیوه ... سی سال سیاست گذشته [آمریکا] در مورد فلسطین است»، می کند. تمایزی که در صدد است فلسطینیان را مانند کنفرانس مادرید بجای طرف اصلی مذاکره بودن، تابعی از طرف مذاکره بودن رهبران عرب بنماید. او بدین ترتیب این تصور را القا می کند که به این شیوه دیگر شکست سیاست سی ساله تکرار نخواهد شد.

خاویه سولونا نماینده اتحاد اروپا در مسئله سیاست خارجی و امنیت مشترک، که بر خطرناک بودن وضعیّت در منطقه خاورمیانه، و وحشت انگیز بودن رنجهای مردم سرزمینهای اشغالی معترف است، مانند دست اندرکاران آمریکائی، نظیر مالی و دالدر، راه حلّ گام به گام را رد می کند و معتقد است «برای رسیدن به راه حلّ صلح به ناظران و به حضور نیروهای بین المللی نیاز است». او می گوید: «باید فهمید که نخستین دسته چین نیروئی باید آمریکائی باشد تا بتواند اعتماد به وجود آورد». اعتماد کدام طرف؟ بی شک اعتماد دولت اسرائیل را! این تعارف دیپلماتیک که تاکتیک آمریکا را، که می خواهد نخست از دیگران مایه بگذارد، دور می زند، در عین حال نشانه موضع ضعیف اتحاد اروپا در مقابل دولت ایالات متحده است.

او عدم تمایل اتحاد اروپا به درگیری در خاورمیانه و موضع ضعیف آن را نسبت به آمریکا، با گفتن اینکه: «این مسئله که چه کسی عضو این مکانیسم باشد ثانوی است. اروپائیها برای این کار آماده اند، آنها همچنین آماده اند در صورتی که شرکت اروپائیها برای اسرائیل مسئله ایجاد کند بگذارند آمریکائیها شروع کنند»، رو می کند. اما در عین حال برای آنکه آمریکا یکه تاز کامل منطقه خاورمیانه نشود، می گوید: «آنچه ما باید انجام دهیم، ادامه فعالیت در چهارچوب مذاکرات چهارگانه است».

در زیر می بینیم که سازمان ملل، از دبیرکل آن گرفته تا معاونش و دیپلماتهای شورای امنیت، را نیز به مصداق سخن سعدی قرار می دهد برای استقرار ارتش آمریکا در خاک فلسطین نیست. افسانه بصیرپور در گزارش خود در لوموند ۱۴ و ۱۵ آوریل ۲۰۰۲، بنام «کوفی عنان خواستار دخالت یک " طرف سوّم " است» می نویسد: «کوفی عنان در تاریخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۲، در پاسخ به خبرنگارانی که از او درباره وضعیّت خاورمیانه پرسیده بودند گفت:

” آنچه در منطقه رخ می‌دهد بقدری خطرناک و وضعیّت انسانی و وضع حقوق بشر آنچنان وحشت‌انگیز است که دیگر نمی‌توان اعزام یک نیرو [ی بین‌المللی] را به تعویق انداخت. ”

بصیرپور در ادامه می‌نویسد: «از نظر ژان ماری گه‌نو Jean Marie Guehenno معاون دبیرکل سازمان ملل در امور عملیات مربوط به حفظ صلح، ” منظور به هیچ وجه عملیاتی از نوع اعزام سربازان کلاه آبی سازمان ملل نیست بلکه یک نیروی چند ملیتی مثلاً از آنگونه است که اکنون در افغانستان به میدان آورده شده، نیروئی مرکب از ائتلاف کشورهای داوطلب که دارای اختیارات و ضوابط عملی بسیار قوی و محکمی باشند، به نوعی که بتوانند هرگونه وسوسه حمله از یک طرف یا طرف دیگر به این نیرو را خنثی کنند. ” دیپلماتهای عضو شورای امنیّت می‌گویند بهتر است که ایالات متحده کشور کادر باشد [یعنی کشوری که چهارچوب اصلی این نیرو را تشکیل دهد]. آنها توضیح می‌دهند که اعزام چنین نیروئی ” بی‌شک ” مستلزم توافق طرفهای درگیر است. آقای گه‌نو می‌افزاید ” وضعیّت آنچنان وخیم است که جامعه بین‌المللی باید نقش خود را ایفا کند و به دو طرف بفهماند که حضور چنین نیروئی خود را تحمیل می‌کند. ” حضور این نیرو به نفع هر دو طرف است. ” باتوجه به زیر ساخت امنیتی فلسطینی [که تقریباً نابود شده] به نفع اسرائیلیها نیست که پشت سر خود خلأباقی گذارند. ”

جمع‌بندی و نتایج بررسی

همه جناحهای هیأت حاکم (یا بهتر است بگوئیم طبقه حاکم) در ایالات متحده آمریکا، از نظر استراتژیکی خواهان سیادت و حضور سیاسی و نظامی بیشتر دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه‌اند. آنها خواهان حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی از اسرائیل به عنوان متحد اصلی و پایگاه آمریکا در منطقه‌اند. آنها مخالف استقلال واقعی فلسطین، مخالف برابری فلسطینیها با شهروندان اسرائیلی در رابطه با حقوق شهروندی، و مخالف دولت واقعی فلسطینی‌اند. یعنی دولتی عادی با حق حاکمیّت بر سرزمین معین، با ارتش و دستگاه اداری ویژه خود و با حقوق کامل در جامعه بین‌المللی و غیره. این در صورتی است که آنها مخالف دولت فلسطینی در حرف نباشند- مانند کلیتون؛ وگرنه به نظر می‌رسد کسانی مانند راشل برونسون حتی با تشکیل دولت فلسطینی مخالفند و مانند جناحهای راست افراطی اسرائیل، فلسطین را جزئی از اردن می‌دانند و خواهان اخراج آنها یا تنها دادن اجازه سکوتی بدون حقوق شهروندی به آنها می‌باشند.

طبقه حاکم آمریکا و ایدئولوگها و سیاستمداران آن، چه آنها که جزء حکومت کنونی‌اند یا آنها که نیستند، حتی قطعنامه‌های سازمان ملل و اجرای آنها را قبول ندارند. کلیتون، که ظاهراً بیش از همه رؤسای جمهور آمریکا خواهان «حل مسئله فلسطین» بود، در کمپ دیوید دوم و در طابا می‌خواست قراردادی را به فلسطینها تحمیل کند که کمتر از مناطق به رسمیت شناخته شده در قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل بود، او در ضمن حق بازگشت آورگان فلسطینی را رد می‌کرد. عرفات اینها را نپذیرفت.

اکنون نیز نه کلیتون‌ها، که در بهترین حالت مانند مالی خواستار مبادله زمین برای حفظ و تأمین برتری سیاسی و نظامی آمریکا و اسرائیلند، و نه جناحهای دیگر، در پی اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل نیستند. پاول با بیشرمی تمام می‌گوید منتظر است ببیند پیشنهادهای آریل شارون، چه در مورد عقب‌نشینی و چه در مورد مسئله سرزمینها، چیست. گوئی همین یکی دو هفته پیش از این سخنان پاول، سازمان ملل و از جمله خود آمریکا بر اجرای مفاد قطعنامه‌های مزبور و عقب‌نشینی فوری و بی‌قید و شرط اسرائیل تأکید نکرده است!

توجه به این مهم است که آمریکا برای حفظ ظاهر در مقابل کشورهای عربی، به قطعنامه رأی مثبت می‌دهد، اما در عمل نه تنها تجاوز اسرائیل و ادامه کشتار مردم فلسطین را تأیید می‌کند، بلکه منتظر است بداند «موضع شارون چیست!»، و این در شرائطی است که افکار عمومی آمریکائیان به نفع فلسطینها گرایش پیدا می‌کند (طبق یک نظر خواهی اکثریت پرسش شونده‌گان آمریکائی خواهان قطع یا کاهش کمک آمریکا به اسرائیل در صورت عدم عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی شده‌اند).

در طرح مالی و دالدر، یک دولت مجازی یا به عبارت دیگر یک دولت مترسک فلسطینی پیش‌بینی می‌شود. در طرح مالی چنین دولتی «غیر نظامی» است و سلاحش را باید به نیروی نظامی بین‌المللی به رهبری آمریکا تحویل دهد، در حالی که همین نیرو با نیروی نظامی اسرائیل باید همکاری امنیتی کند! در طرح دالدر، که باید برطبق «پارامترهای کلیتون» پائین‌تر از قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل باشد، دولت فلسطینی یک دولت عادی یعنی دولتی با حقوق کامل بین‌المللی نخواهد بود.

برونسون در هیچ جای مقاله خود سخنی از دولت فلسطینی نمی‌گوید و تنها در یک جا از خواست فلسطینها در مورد زمین حرف می‌زند که هنوز بخودی خود به معنی دولت نیست. از نظر او جای تأسف است که در توافقه‌های اسلو فلسطینها به عنوان طرف اصلی مذاکره به رسمیت

شناخته شدند در حالی که در کنفرانس مادرید به رهبری جرج بوش پدر، بخشی از نمایندگی اردنی به حساب می‌آمدند. او ایده رهبری فلسطینی جدا از اعراب، یعنی جدا از دولتهای مرتجع عرب، را علت شکست همه تلاشهای صلح می‌داند! او سیاستی را پیشنهاد می‌کند که متکی بر نزدیکی کشورهای عربی، به ویژه مصر و عربستان سعودی به اسرائیل و ترک ایده دولت فلسطینی است. او در بهترین حالت به نوعی خودمختاری و انتقال بخشی از زمینها به فلسطینیها تن می‌دهد. آنچه از نظر او خطرناک است نه «جنگی منطقه‌ای» بلکه «هرج و مرج منطقه‌ای» است! که البته باید «هرج و مرج منطقه‌ای» را به کشمکشها و جنگهای خارج از کنترل آمریکا یا انقلاب ترجمه کرد!

هدف اسرائیل، از مذهبی - ملی‌های افراطی تا لیکود و حزب کارگر، از بین بردن و یا بی‌محتوا کردن هر نوع قدرت فلسطینی است. دولتهای آمریکا، انگلیس و اروپای قاره‌ای، تنها می‌توانند با مترسک خلع شده‌ای موافق باشند که نامش را «دولت غیر نظامی فلسطینی» می‌گذارند.

اسرائیل با حضور فلسطینی‌ها، به عنوان نیروی کار ارزان فاقد حقوق سیاسی یا شهروندی، در درون یا بیرون اسرائیل کنونی، مخالف نیست؛ اما حتی این نیاز به نیروی کار ارزان نیز، به خاطر مهاجرت زیاد یهودیان شوروی سابق، به اسرائیل، کاهش یافته است.

نفی قدرت سیاسی فلسطینی، فقط به منظور دست‌یابی اسرائیل به زمینهای فلسطینی و مناطق استراتژیکی نیست، بلکه برای دست‌یابی به منابع درآمد فلسطینی نیز هست. در حال حاضر، درآمد باستان‌شناسی، فرهنگی، توریستی، و نیز توریسم زیارتی مسیحیان، مسلمانان و یهودیان، می‌تواند منبع درآمد پولی سرشاری برای اسرائیل باشد (۲). ظاهراً سرزمین فلسطین دارای منابع معدنی و کشاورزی نیز هست.

دولت ایالات متحده آمریکا، برای تأمین سلطه جهانی خود، باید در قاره اُراسیا، در مفهوم وسیع آن یعنی در کل اروپا - آسیا، و نه در مفهوم محدود آن که شامل بخشی‌هایی می‌شود که قبلاً جزء شوروی سابق بودند، هژمونی خود را برقرار کند (۳). بخش مهمی از این قاره عظیم که اکنون مورد نظر دولت آمریکاست، منطقه‌ای است که جنوب آن را اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای عربستان تشکیل می‌دهد و کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران، آسیای مرکزی، قفقاز و بخشی از آسیای جنوبی مانند پاکستان و هند را دربر می‌گیرد.

دولت ایالات متحده آمریکا، با حمله به افغانستان و استقرار پایگاه نظامی در آسیای مرکزی (قرقیزستان، ازبکستان و افغانستان)، تا حد زیادی توانسته است هژمونی خود را، با وابسته کردن دولتهای منطقه به خود، در منطقه وسیعی شامل کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز و ماوراء قفقاز

مانند جمهوری آذربایجان، گرجستان و قزاقستان، برقرار کند. با حمایت و تقویت ترکیه در منطقه، برای سلطه بر دریای سیاه و نفوذ در مدیترانه برنامه‌ریزی کند. اما در همان حال، سلطه مستقیم و حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه و مشخصاً در فلسطین، به دلایل زیر، اهمیت ویژه‌ای یافته است:

(۱) پرکردن خلأ روسیه در منطقه - که اکنون باید آنرا امر تحقق یافته به حساب آورد

(۲) رقابت شدید با اروپا در منطقه - آمریکا می‌خواهد در آنجا دست بالا را داشته باشد (۴)

(۳) کنترل کشورهای عربی منطقه از طریق حضور نظامی در فلسطین به بهانه پایان دادن به درگیری‌های بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها؛ نزدیکی جغرافیائی و نظامی با اسرائیل به منظور ایجاد پایگاه‌هایی برای حمله احتمالی به عراق، یا دست‌کم حمایت سیاسی - نظامی از متحد خود اسرائیل. زیرا آمریکا منطقه خلیج فارس را به خاطر انتقال بخشی از نیروهای آمریکائی از عربستان سعودی به قطر، آسیب‌پذیر تصور می‌کند

(۴) تشدید مخالفتها با حضور نظامی آمریکا در آسیای شرقی - خاور دور، کره و ژاپن. این پایگاه که اهمیت بسیار زیادی دارد، اکنون، هم از جانب کره جنوبی و هم از جانب ژاپن تا حدی به زیر سؤال رفته است. به علاوه چشم‌انداز عادی شدن روابط بین دو کره نیز به این امر دامن می‌زند. روشن است که چین نیز خواستار برچیده شدن یا تضعیف پایگاه نظامی آمریکا در منطقه خاور دور است.

بدینسان با تغییراتی که در دونقطه از سه نقطه اصلی ژئواستراتژیکی اُراسیا، یعنی در منطقه خاور دور و منطقه خاورمیانه/خلیج فارس، رخ داده (ظاهراً منطقه سوّم یعنی اروپا فعلاً بی‌تغییر مانده است)، دولت ایالات متحده آمریکا به بهانه کشمکش‌های افغانستان و فلسطین، از یکسو آسیای مرکزی را الف - برای جبران تضعیف یا خطر تضعیف در خلیج فارس، هم به دلایل استراتژیکی و هم به دلایل مربوط به انرژی، ب - برای تقویت موقعیت خود در آسیای جنوبی و فشار بر روسیه و چین، پ - به خاطر مسیر لوله‌های نفتی در مناطقی که در آنها روسیه دست بالا دارد، و از سوی دیگر خاورمیانه و فلسطین را که امروزه اهمیت ویژه‌ای یافته است، موضوع اهداف کنونی سلطه‌طلبی خود قرار داده است.

در کنار این سیاست آمریکا، که وحدت استراتژیکی جناح‌های مختلف طبقه حاکم آمریکا در مقابله با جنبش فلسطین برای تعیین سرنوشت خود و تحمیل و تحکیم سرکردگی آمریکا و دولت نژادپرست و تجاوزگر اسرائیل در منطقه است، باید به سیاست اروپا نیز اشاره کرد. اتحاد

اروپا «ضمن محکوم کردن تروریسم»، به صورت همان شعارهای اسرائیل و آمریکا، خواستار استقرار صلح از طریق اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل، اعزام نیروهای حافظ صلح یا نیروهای حائل و غیره است. اما دو نکته در مورد موضع اروپا حائز اهمیت است :

۱ - اروپا نسبت به آمریکا در موضعی ضعیف قرار دارد به این علت اسرائیل هم برای اروپا در موارد متعدد تره خرد نمی‌کند. از این رو اروپا برای تحکیم موقعیت خویش با توجه به تاریخ روابطش با کشورهای عربی، به جلب این کشورها نیاز دارد.

۲ - «اقدامات اروپا» اساساً جنبه سمبولیک دارد و معمولاً از حدّ حرف فراتر نمی‌رود. حتی تصمیمات پارلمان اروپا، معلوم نیست که اجرا گردد؛ یعنی بنا به مقررات و ضوابط درون اروپا و حق کشورهای عضو در سیاست خارجی مستقل خود و غیره، می‌تواند اجرا نشود. سیاست اروپا در اساس سیاستی ریاکارانه و فرصت طلبانه است.

بار اصلی حل مسئله فلسطین مانند گذشته بر دوش مردم فلسطین به ویژه بر دوش کارگران و زحمتکشانشان آن است. مبارزه مردم فلسطین مبارزه‌ای در چند جبهه است : به ضدّ دولت نژادپرست، سرکوبگر و متجاوز اسرائیل، به ضدّ سیاست سلطه طلبانه آمریکا و سیاست ریاکارانه و فرصت طلبانه اروپا، به ضدّ سیاستهای تسلیم طلبانه، قیم مآبانه و ارتجاعی دولتهای عربی و ایران، به ضدّ تروریسم پان اسلامیستی و تروریسم‌های دیگر که دشمن جنبش فلسطینی‌اند.

در همان حال مبارزه مردم فلسطین مبارزه‌ای به ضدّ انحصارطلبی و حرکت‌های تسلیم طلبانه در درون جنبش فلسطین است.

برای رهائی از ستم ملّی، طبقه کارگر فلسطین چاره‌ای جز این ندارد که رهبری جنبش آزادی بخش مردم فلسطین را به عهده گیرد. تنها این طبقه است که می‌تواند از سوئی شالوده یک کشور پیشرو فلسطینی، کشوری متکی بر کار توده‌های مردم خویش و نه صدقه و کمک بین‌المللی را پی‌ریزی کند و از سوی دیگر زمینه دوستی و اتحاد با کارگران و زحمتکشانشان اسرائیلی و کشورهای عربی را به رغم ارتجاع حاکم بر این کشورها، به وجود آورد.

درسهای جنبش فلسطین

۱) مسئله فلسطین نیز به نوبه خود نشان می‌دهد تا زمانی که ستم امپریالیستی و ستم ملّی وجود دارد، جنبش جهانی کارگری با مبارزه دموکراتیک به ضدّ سلطه‌طلبی امپریالیسم و مبارزه برای رهایی از ستم ملّی، پیوند ناگسستنی خواهد داشت.

۲) مبارزه دموکراتیک به ضد ستم امپریالیستی و ستم ملّی، ضرورتاً مبارزه با جنبشهای ارتجاعی «ضد امپریالیستی» را ایجاب می‌کند.

نمونه به شدت ارتجاعی چنین جنبشهایی در فلسطین، سازمانهای امثال حماس و جهاد اسلامی اند که مانند همتای اسرائیلی خود یعنی حزب مذهبی - ملّی، هدف خود را استقرار دولت دینی قرار داده‌اند و با هرگونه مبارزه دموکراتیک و مترقی سازش ناپذیرند. جنبش ملّی الفتح نیز که به نام استقلال‌طلبی با دموکراسی در درون فلسطین مبارزه می‌کند، جنبشی انحصارطلب است. این جنبش تا حدّی که فعلاً می‌تواند، از فعالیت مستقل احزاب و گروه‌های انقلابی و مترقی جلوگیری می‌کند. عرفات رهبر الفتح، از یکسو مدتی شعارهای ارتجاعی ضد یهود و یا شعار غیر قابل تحقق «فلسطین بزرگ» سرداد و از سوی دیگر سالهاست که با جریانهای ارتجاعی فلسطینی مماشات می‌کند؛ و همه اینها، نیروی مبارزه جنبش فلسطین را تا حدّ زیادی به هدر داده است. او تا مدت درازی به اشکال مختلف به نیروهای مختلف عربی، از ناصریستها تا بعثیها و سعودیها، وابستگی داشته است. به رغم این انتقادهای مربوط به استبداد و فساد سران تشکیلات خودمختار فلسطین (که شایعات اسرائیل نیست، هرچند اسرائیل از آنها بهره‌برداری می‌کند و به آنها شاخ و برگ می‌دهد)، و به رغم ضرورت ادامه نقد به جنبش ملّی فلسطین، باید حملات اسرائیل به فلسطین و کشتار مردم آنرا محکوم کرد، باید حمله به تشکیلات خودمختار فلسطین و از جمله حمله به ستاد عرفات و زندانی کردن او را نیز محکوم کرد.

در این شک نیست دولت اسرائیل که براساس مذهب و نیز تروریسم بنا شده، دولتی غاصب بوده، اما بهر حال یهودیان بومی فلسطین همراه با انبوه مهاجران یهودی، کشور و دولتی را ایجاد کرده‌اند که اکنون بیش از ۵۰ سال تاریخ دارد و نمی‌توان به خاطر منشأ غاصبانه‌اش آنرا نفی نمود. شکل درست طرح مسئله باید اکنون به رسمیت شناختن دو دولت، یکی فلسطینی و دیگری اسرائیلی باشد. کشور فلسطین باید مانند کشورهای دیگر از حق حاکمیت کامل و از همه حقوق

بین‌المللی مانند داشتن ارتش مستقل و حقوق شهروندی و غیره برخوردار باشد و دولت آن به عنوان یک دولت عادی از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شود.

۱۷ تا ۲۲ آوریل ۲۰۰۲

سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته

آدرس تماس الکترونیکی با ما : poromete@hotmail.com

یادداشتها

(۱) ما این حالت را به عنوان «غیر ممکن غیر ممکن است» در نظر گرفته‌ایم و می‌دانیم در شرایط تسلط امپریالیسم و حکومت نژادپرست اسرائیل، چنین رخ نخواهد داد، اما طرح مسئله به این صورت ضد دموکرات بودن ماهیت دولت یهود و امپریالیسم به ویژه دولت آمریکا را آشکار می‌سازد.

(۲) ۴۰٪ درآمد فلسطینی‌ها از توریسم در بیت‌المقدس بود. این درآمد در اوضاع آرام منطقه می‌توانست بیشتر هم بشود. در ضمن فلسطینی‌ها به دنبال کارهای باستان‌شناسی، موزه، هنر، فرهنگ و از این قبیل بودند که اینها نیز می‌توانند درآمد بیشتری ایجاد کنند.

(۳) شرح سلطه‌طلبی آمریکا، به استناد از سیاستمداران و دولتمردان این کشور، در مقاله «جنگ آمریکا در افغانستان» نوشته سهراب شباهنگ آمده است.

(۴) رجوع کنید به برژینسکی در مورد خاورمیانه که در مقاله «جنگ آمریکا در افغانستان» نقل شده است و ناظر بر تضادهای آمریکا با اروپاست.